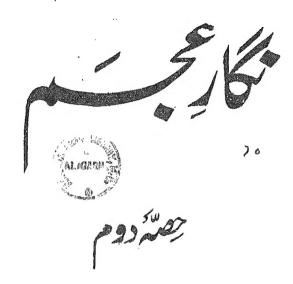


المرووم



•

Ą

.

00 مراور داق اشدرزان عربك ينديثين آگره وينورطي 4115 DAY

M.A.LIBRARY, A.M.U.

PE7266

1996.93

فرست مفامين كارتج بصرية دوكم

-sea	مضمون	نمبشار
4	انتخاب خارمستان (لطائفَ وحَكَامِات).	١
id	انتخاب بهارستان جامی (مطائبیات و مکایات)	r
m pu	اقوال زرين-	pu
MY	انتخاب الف ليذر	3
No	انتخاب رتبنات عالمگيري	۵
4	انتخاب زستت الزيال-	4
04	ذ کرهلوس نصیرالدین محد ہمالوں بادشاہ ر	6
44	ذ كرسلطنت عرس استياني علال الدين محداكيرا دشاه غازي	^
	انتخاب اخلاق محسنی	9
	(طهم)	
۸.	انتخاب سكندرتا مه نظاي-	1.
16	انتخاب بيندنامه عطار-	11
1 o paul	انتخاب بوسستان سعدي	Ir

باههام خواجه فراست مسین مینیجر ساگره اخبار مربی میلیس گره طبودنهم-جهوری سیم اداع

أنخاف يشان

(لطائف وكايات)

(۱) ابراہیم ادہم ازھوفیان دمنق برسید کدسیرت شما جسیت گفتند اگر میا ہم کؤریم واگر نما ہیم ۔ صبر کنٹی ۔ ابر اہیم نخبذید وگفت سکان بلخ راہمیں حالت است - گفتند سیرت صوفیانِ بلخ حبیبت ۔ گفت اگر بیا بند اینار کنند واگر نیا بندشکرکنند۔

(٢)

دقة شخص به نزدی طبیع آمد که درمز اجم تغیرے پیداشدہ است تدبیرین گفت تغیرے بیت گفت بیت ازی ہر بایدا دبست مان می نور دم ومیش ده وضفت نسبت مجبوع ینجاه بود. اکنون سی بین نور ده نمی شود گفت سهل است مطبو خریخ نور يريفضيل عناب دومن يسببال وگل منقبته يك من - در صارين ا بر بر بر شال مالست من ما ند- تر بجین ده من بشیر خشت پنج من در آن آب سرمب کن و بخور تا تطینے باشد -

(۳) دوکس درقطغهٔ زمینے نز اع می کردند- مهر یک می گفت از آل من است بین علیل علیالسلام آ مزند علیلی گفت زمین چیزے ريگر مي گويد گفتندچيرمي گويد -گفت زمين گويد مهر دو از آن من اند

بقراط حكيم تمرتئبه لو د درعلم كه شخته نها ده بو د و بر ال تخرت نفت ا حوالُ آسمال مشاہرہ می گرد روزے از تخت فرود آ مرہ بودی ﴿ شاگردے باستال درزیر ہرجار بائر تخت جار درست زر بہاد هِ ل رَبِّخَت بِراً مد در اسمان محاة كردُّ - لفنت امروز اسمال را ما نظرة سطبری درستے بخود نز دیک نزمی سنیم

(b)

المورده اند که امام جهفرها دق رضی الله عند را غلام بود-روز سے بخیا نتے گوش و سے بمالید - غلام آسبے زد - امام سبیان شدو درمین غلام برنسست وسوگند داد کر مبکا فات گوشم مبال - غلام گوش امام مزم بمالید - امام گفت ا سے غلام چرا محایا محکنی وسخنت شر منمی مالی گفت از کسے کہ تو می ترسی من نیز می ترسم - امام ازیس من ببیار گرلسیت واورا زمال خود آزا دکرد -

مشقى سوالات

﴾ محليل صرفي مكبنيد:-

دمشق سیرت البت خفت سرمیت نهاد بال ترسم-(۲) جموع عربی نیگارید:-

وقت طبیب مزاج - قطعه حکیم علم - امام - تعلام -رس) لقراط و ابراهیم ادهم که بودند ۹ احوال الیشیال منولیسید -دسی محاسب ارام حقی صادق جمی الشیمار الدی ست و دیدار کرد

(س) حكايت المام معفر صادق وحمد الشرعليدر العبارت فود برل كرده

المواليسيال

(1)

آورده اندکی جفر بر کمی ادبیب ماموں بود- روز سے ما در مامول کسے را فرستا دکہ ماموں را ادب کن که درخانه ہے ادبی می کندو اوپنوز نبایت فورد بودتا ور ابرکیشت کشیدند و چند تا زیا نهٔ محکم نزد- جنا تکہ از الم ما مول حین د قطرات اسٹاک بر دخسار که روال کردر فرو- سه

فرد- مه بهزرم وقت بیری مهت بریاد جفائی کمت و تادیب اُسّاد که مامول را به بنید - مامول در هال حیثمال را پاک کر دُو در صدر بتغظیم مبت و اجازت داد که در آید- جفر مرکی گوید که فریرا مدومن از صدیت امول بی نبودم بنباید که شکایته بهت وزیر کند- ازین هنی بیج نه گفت و کلات لیسند بده گفت چ ل در بریر فت من ا درا عذر خواستم و گفت از کرده لیشمان بودم که از من بیت و زریر سخایتی نرود رگفت معا د الدر که از استا و مشا

که ارسن بهیس در برسکایی سرد در مفت معا د اندر ندارا سا د خود من کایتے کئم - تو بمثاب بدری دمن سرایین می د انم که اس تا دیب برائے آل کردی که فردا کربزگ شوم و چیل از فوردی بر آیم و تا دیب دیده باشم مرا بر بیجا بره گان در تعذیب ترجم آید-بر ملی گفت اورا د عاکر دم و برغفل ولطف و فهم و ب آفرین بخودم و مخلافت و ب امید وارکشتر نظم-بهرکه دارد نورعزت برجیس پرتواز طفلین درسیجالود مرد مال گویند بهرموه کاین نیک با شد برگلین بیدا او د

در دوزگا رسیلیمان پنیر جملوات الشرعلید نسیرے باپرر در حالت مستی به اوبی کرد علیا بخیر بزد و یک حیث میر برا کورکرد پدر شکایت میش سلیمان برد - نیسر حیل از مستی به بوش آمد -اورا

پدر شکایت مین سلمان برد- نیسر وی آزمستی به بولش آمد-اورا گفتند که چرا چنی کردی - نیسر نینجیان شد کار و مرداشت، دست غودرا بیرید - قطعه

وست ورده برید مستوری بندگی خداست اے وانا فدمت ما درویدر بہی بندگی خداست اے وانا از کلام خدانخو اندست بریده را آورد -سلیمان سپردا طلب کرد - سپر آبد دست بریده را آورد -پدر آن حال بدید فریادوز اری بر آورد - و انتقام نظلم خود بنداست وگفت کاش ہر دو حبیث من برکشیدے و دست ۱۲ نو د نبر پدیے ۔سسلیفان علیہالسلام راا زگریہ اورحم در دلّ مد۔ جبرتنل آمد وگفت دُ عاکن یسلیمان دعاکرد۔ مبر دو تندرسست

بيخ ىشماب الدين سهروردي را يا تمغا چي نديم يسلطان خصوصت افناد-نديم كفت امروز حال توباسلطان مكوم -شخ اكفت شب حال تو بارنحان بگوئم - ندئيم با مدا دبيش سلطان رفت و گفت كرسالوست را در ملكرت ريا كرده كه ندتيم بتر ا مي آ زار د-سلطان گفت فرداه کم کروه سود يشيخ نا زخفتن لخزار و هسيامه در خلوت ببندا خت وسر محضرت من مرد اخت وگفت فطا راگذامت نهٔ تا بندگان ترا می رنجاند ٔ ازگوشهٔ صومعب آوازے شیند که انسنب ایں علم کردہ سٹود۔ چول سح شدند یم را " ستي گرفت و يا مدا د كليدسر دكرد شلطان نز د يك ستيخ آ مدو عذر خواست يمشيخ كفت اور أمعبودك بود - ومراييز معبود هر دو ما حبت مو د تمبعو دان خود ما ل عرض د استیم بمعبو د

آ ور د ه اندکه علیه ایسال ماز ابلیس برمسید که کرا دستمن تر دارى - گفت فاسق وال مردر ا-وليكر باريرسيدكه كرا دوست تر داری گفت نرا در خیل را گفت تجب شبب گفت سبب أكه فاسق جوال مرد بدلوبه بهرمداست برسد ولذت برر دوجهال يا برا" ما زا يرخبنل به يتنُّو مي تجل به كفرو خلالت افتر د بهر دوعالم ربخ ومحنت ببنير وقطعه

این فاسق سفله اندبا وری اززام ودسينداربهتر خار مکه در وتر انگبیست ا ذىدرۇ كەكنارىمېتىر السوالات الماسية

(۱) تخلیل صرفی مکیند-

روز بېزوز - تانر يا نه بمسليان - بگداست - کر ده - ستو د يمالوس. رىنجا بۆيە

(٢) جموع عربي بنوليد

بركلي- الم- وزير معنى - دعا يسلطان - صومعه - زامر-(٣) در أردوت فورسكاريد

(الفن)نشسة لو ذيركم ميكا از در در آمر ... و

۱۳۸ بیچارهٔ گان در تعذیب ترخم آید-دب در دو زگارسلمان پنمیبر نو د بالو الیک پنی آخسانا-(۲۲) جعفر برگی و شیخ شهاب الدین سهرور دی کدیو دند به (۵) ابلیس کرادشمن ترو د وست تر دار د و چرا ۹ (۲) مکایت جعفر و مامول را ابفارسی خو د مبنولیسید- بهرال کس که در دیده با سیرمرد سود مطلع بایین نواندوز برآل کارگر مرد دار د طبع بهین کینامشنی تی مرد برآل کارگر مرد دار د طبع بهین کینامشنی تی مرد

(۲) نا بنیائے درمژب تاریک چراہنے بدست وسیو کے ہر دوش در راہیے می رفت فیقولے در را ہارد و چارشدوگفت ۔

" اسے نا دان روزوشب بیش آدیکیاں است وروشی و ماریکی درخیر آدیکی درخیر آدیکی درخیر آدیکی درخیر آدیکی درخیر آدیکی درخیر است و از برائے چوں آدیکورد ل بے خبراست و از برائے چوں آدیکورد ل بے خبراست و تا با من بهلونز فی و برونے کئی فقط عیم

تاباسن کهپورزی و تبویم مسلمی به قطیعه حال نا دال را بازنا دارنمی داند مسیم سال نا دار سازنا دارنمی داند مسیم

رهیه در داخش فرون از پوهی سینایو من نامنیا مزن مردم زسیناتی زده زانکه نامنا کاروکیشتن سینا و د

رامه مابی بهارویسی جیسابود (۳) معلے رالیسر بیمارشد جو مشرف برموت گشت گفت غسال را

مسطع ۱۲ ببسر جهار مند به بی مشرف برموک ست عن مسال ۱۱ میاور مدر تناورالبنو مدر گفتند ٔ منوزنه مرده ست ی گفت ۴ با کنامیت به آن زمال که از مخسل فا مرغ منود مخوا مدمر دیئ

أتخاب بهارتالى ى

(مطائبات وحکایات)

(۱)
فاضلے بیکے از دوستان ما دق نامُد می نوشت شخصے در
پہلوئے اولٹ ستہ ہو دیگوشہ جینم نوشتہ اورا می خواند بروسئے
آمد نوشت اگر دربہلوئے من ذر دے زن نہ مربے نہ نشستہ ہوئے
دوے نوشتہ عمرانمی خواندے ہمہ اسرار خود منوشتے ۔ استحض گفت
کہ والشر ما مولانا ہیں نامئر مامطالعہ نکر دو الم گفت" اے نا دان
لیس ایس کمی گوئی از کہا می گوئی کے قطعہ

بركه دركار توليش بيش ازوقت مى نايد مب كم طبيعت

رمم) موزلینے راگفندکدی خواہی خدائے تعالیٰ بیٹن تراپوں ديكرا ل راست كنديا أكالينت ديكرال جول توكورسا زد كفت آنکه بهه را جو ن من کوزگر داند تا بال حیثے که ایشاں درمن نگریسته

ا ندمن میز بہمال حتیم درالشاں نبگرم قطعیر نو ش آنکہ صم بعیبے طعیذ بر توزیر سیرغم ولیے زہمال عیب بنے شیبی

طبیے را دیدندکہ ہرگاہ بگورستان رسیدے روابرسرکشیرے۔ سبب آن راسوال کُر دندگفت " ازمرد گان این گورستان شرم دارم کربرکدی گروم ضربت من خورده است - دوربر که می فکرم مشرمت من مرده است - ریاعی

اے رای تو درعلاج بیارعلیل برتمدن مرکب قدوم تو دلیل در کشورمات منتب جال شدن برداشتهٔ زگردن عزر رائیل

روزے درتصل بہارال با جیمعے از دومستہاں ویا رال بہوا ئے صحرا ود مثنت بیروں رفتیم عیاں درمو صبعے خرم م مهاختیم وسفرااندائمیتم سکے از دُوراں را دید ۔ رود ہو درا بانجا انبديكے از حاضران سنگ ياره برداشت وخيال كه نان دريش سگاں اندا زندمیش وے انداخت ۔سگ آنرا یوئے کرد۔ ویے توقف بازگشت بهرهند آواز دا دند- النفات نکرد- اصحاب زال نتعجب شدند - میکه از آن میان گفت می دانیداین سگ چگفت ۹ . گفت این برنجتان از بخیلی وگرسنگی سنگ می خورند ارخوان ایشا**ل** چیر توقع دامثت واز سفرهٔ ایناں چیمتع توال گرفت ^{می} قطعه غوا جہ جو ں افکندخوان نز دیک دور منطوبہرہ بروائجا ہے دریگ خطمسکیں گربه ازنز دی*ک چوب بهر*هٔ بیجاره س*گ ازو درسنگ*

گفت" ہیج شعرے بتازگی گفتہ اوری و مرکسے نخواندہ باسٹی ک

۱۹ گفت" آرے یو گفت" بخواں ^{بی} خواندگفنت یا ر دبیگر بخوال مُن بخواند ناسه نوبت گفت ُ ببرخيز كه نخات يا فني اين مشعر در د ل توگر د شده بود وخشکی آن به بیرو ک سرایت می کر دیول ا نه دل خوربیرول کردی خلاصی یافتی -

مشقى سوالات

(۱) هجوع عربی بنولیسدنه شاعر- فاضل یشخص-طبع- خصم عبیب - سوال - را نے _ دلیل -

دومستال نشسته بودك بخوانده ام - "اريك نشكني كوزلشند -گورمستان - فدوم - توال گرفت . گرسنگی .

دس) محکایت نابنیا را بیمیارت خود منولیسید-

(۷) طبیب جرار دا برسری کشید ؟ ده دردل شاعره گره شده بود وطنسيب جرمعالي كرد و (٢) فأر دوترجمه مكبند :-

(العت) نامنیائے درشب تاریک وسیورشکنی

رب) کوز کینے را گفتند ، ، ، ، ، ، بعیب خود مبی (ج) روزے درفصل بہاراں ، ، ، ، جہتمتع توال گرفت

حايات

(1)

ازعبدالله ابن عفرصی الله عنها می آرند که روزے عربیت سفر
کرده بود- در نخلتان قرمے را دید فرود آبد و علام سیاه نگهبان
آن درخان بود- آل غلام را دو قرص ازخانه آبد- بیش و سے
سگ ایستا ده بود یک قرص بیش دے انداخت بخرد دو گیے
را نیز ببندا خت آل را نهم مخرد و عبدالله رضی الله عندا زفیے

پرسیدگذهرروز قوت توطبیت کفت ایند دیدی فرمود و کورا برنفس نود اشار مکردی گفت وے از ماغریب است چنیں گمال می برم که ازمیافت دُور آمده است و گرسنداست منواهم که وی راگرسندگزارم بی فعمش که امروز چه خواسی خور

كفت روزه بنواہم داست عيدالنّد بانو دگفت كه مهنولق دسنا مراملامت می کنند وایس غلام شی ترست پیس آل عسمام را نفنس سک را سیک و تفرُیان سرسگ نفس هرکه کرد امیث (۱۲) ين ليمان بن عيدالملك كومد كه در آل وقت كه نومت خلافت ازبنی اُمیّه به بنی العاس انتقال باقت دینی العیام یتی اُمیّدرا می گرفتند دی مُسَنّتند-من بیرو ل کوفیرمیر یا م سِرائے ربیح امشرف بورنشسه بودم - دیرم که علمها سے سیاه ازگوفه بيرول أُيد درخاط من ثين أمّا وكه آن جاعت بطلب مي أيند -ا زبام فرو مرا مدم م^ربکو فه ^{در} را مدم بریج کس رانمی مشنبا ختم کدمین وے بنہال مشوم بر درسرائے برزگ رسیدم درال دم دیکرم کھ مر دے خونصورت سوارالیتنادہ است دیکھے انفلاما اور خادما گر دا دبرآبده درمیش آبدم-مسلام کر دم گفت توکیستی و حاجت تو علیبیت گفت مرد سے ام گرنجیہ وارتصم ترسیدہ بمنزل تو نیا ہ اور و ام- مرابمنرل تود در آورد- ودرجرة كرنز مكتم ف أودنيشاند-

چندروزاً نجالودم بدبهبرين حال برج دوست ترمى داستم- از منطاعم ومشارب وملالس تهريت من حاضر بود وازمن بيج تمي بريسير هرر وزیکیبا رسیواری ست و با زمی آیدیک روز ازوپر سیدم که ہرروزترا می مبنیم کهسو ارسِّوی و زو دمی آئی۔ بچیے کا رمی روی ہِ ہِ ابراييم بيك ليمان بدرمراك تتراست وشعيده ام كرينال شده ت - ہرروز می روم بامید آنکدشا پرکہ دے یہ ابیاتم وقصاص مپراروستانم يول ايل را شنيدم ازاديا يزود د رنتيب ما ندم كهمرا قصا درمنز ل کشے اندا خت کہ طالب قبل من است ۔ از حیات خود سیرآ مدم - آل مردرا نام وے و نام پدروے پرسیدم -د انستم كه راست مى گويدگفتم" ا ب جوا نمروترا در ومدين حقو ل ليسا رالست واجب است لبرمن كدىزعهم تود لالت كنم وايس راه آمد شدير تو كوتاه گر دانم-ا براسيم ن سليمان منم - خون پررخو دار من تخِواه مُنْ آوازمن باورنكر دوگفت ازحيات نؤدية مُنْكُ آمد هُ • یخواهی کدمخنت خلاصی شوی گفتمرلا، دانشرمن ۱ وراکشته امنشانها لَفتم دانست كه راست مي گويم - اربك ا وبرا فروخت ويتان و سرخ مِند زما ف سردر مین انداخت بعدا زال گفنت زود با شدکه به پدررسی داد نو د آزتو خوا برس زینهار سے که

۲۳ داده ام باطل ندکنم برخیز و بیرول روکه برنفس خود ایمن نستیم -مبا دا گرگزندسے بیتو رسانم- ایس گفت و منزار دینارعطا فیرمود - کبگرفتم-زمر د ان جهال مردی بیا موز بوائمردا إجوانمردي سياموز زبان ا زَطْعَن يَدُكُو يَا لَ نَكْهَدار درون ازكس كين جويان نهجيرار كهآل بدرخمنهٔ درا قبال و دکرر بکوئی کن ماں کو باتو بد کرد مُكَّرِد دحِ بِتُواْں نِيكُو بِي مائم یو آئیں نکوکاری کنی ساز روباع باگرگ دم مصاحبت مى زد- قدم موافقت مى بنياد ساع گذرشنند در استوار بود- ودلواربرها رگردال گردیدند- تا بسوراف رسیدندکه برروباه فراخ دیر گرگ تنگ روباه آسال در آمد دگرگ بزهمتِ فراوال-انگور ما دیدند- دمیوه بات زنگا رنگ یا فتند - رو باه زیرک بود- حال مبرون رفتن را ملاحظهٔ نو دوگرگ غافل خيد انكه توانست بخورد - ناگاه باغيان أنگاه شديو ك بر داستنت درویئے بایشاں نہا د- مویاہ باریک میان زودار

سوراخ پررفت وگرگ بزرگ شکم در آنجا محکم شد- باغیال بو ہے

رسید چربرستی کشیر جندالش بزدگه گرگ نه زنده نه هر ده بوست وریره لبتم کمندیده از آن مگنائ کے بیرول رفت - قطعه-رودمندی کن لے واج بریه کا خرکاریوں خواہی دفت فرہربت کرد لیسے نعمت و ناز زال بنیدلیش کدیوں خواہی ت (سم) کرڈد ہے زہر مضرت درمنیش و نیٹر درکسیش عربیت سورکر د ناگاه برب

آسبے ارسیدخشک فرد ماند نہ پاسٹے رفائن نہ را ہے پارگستن دنگ کی است این حتی را از وے مشاہدہ کرد بروستے ترجم منود و مرات بت دنگ خود سوارگرد و خود را در آب انداخت - دشنا کانان روسجا نب دنگر نهاد درآن اثنا آواز بگوستی رسید که کرد دم چیزے برلست ہے می زید برسیدکہ این چیآواز است جو اب دا دکہ این ہوا تا این میں است برلست تو ہر خیدی دائم کہ برآن کارگر بھی آیا آ

ئيش عقرب ندازني كين است مقتفائ طبيتش اين است سنگ اشت یا خودگفت کرمیج به از می نبیت که این پرسرشت را ازین خو د بربر بانم ونیکوسیرتان رااز آسیب و سے خلاص وہم باب فرو رفت وو نے راموج براودگو ماکہ ہرگز نبود۔

بير أز ال نبيت كه دولوج فها مؤطؤول وب زيزتلفي غودخلق از و ما زرينله

موش خيد سال در د كان فواحَر لقال لود از نقلها كے خشك و میوه مائے ترمی خور درخواجہ لقال آل رای دیدواغافس می کرد و از کا فات وے اغراض می نمود - ماروزے حرصت برآل دہشت كههميال غواجه ببريدوا زمئرخ وسفيد ببرحيه لوربخانه فود كسثيلة فواحبه لوقت حاجبت وست بهميال مرد، يول كنيس مفلسال بتي يافت د جول معدرة كرمسنكال فالي والنست كداين كارموش است كرب

داركمين كرد وادرا يرفت ركشته درا زدريات اولبت وبالناشف تالسوراخ فودرفت وباندارهٔ رستند عورآن را بدانست وسال ن كرفت كرا سوراخ را كمند جنال كرديون بخائه وس رسيد خاند ديد هٔ و که دکان صرافان سُرخ دسفید رههم رئیمهٔ و دینا رود رهم باهم آمیخهٔ -هن خود بیرون آور ده تصرف منود - دموش را بیاورد و به عینال گربهسپرد تا جزائے خود دیداننچه دید و مکافاتِ ناحق شناسی خودکت پرانمچه کشید

قطعه

گرسوروسترے ہدت ولعیاں جہاں دا خرم دل قانع که زبرسوروسترے سرت درعر قناعت مهدروح آمدورفت

وروه فرج نيت مگر در دسر عربست در (۲)

روبا سے برسررا سے ایستادہ بود وحیثم مرا قب برحیفی است نها دہ۔ ناگاہ از دورسیا ہی سپداشد ۔ چوں نز دیک رسید دیدکہ شیح در ندہ گرگ باسکے برسر دوستانِ صاد ق ویاران ناموافی ہمراہ می آیند۔ نہ آل راازیں توہم فریبے ونہ آل را دغدغہ آسیے روباہ بیش دوید۔ وسلام کرد وظیفۂ احترام بجا آورد و گفنت

د بحداله التركيس درييذ بهر ما زه بدل شد- و دشمي قديم بدوستي مديدعوض گفته- اما مي خوا بهم كه بدائم سبب معبكيت شاكيبيت د باعث ایں امینت کیست ک سگ گفت امینی ما دستمنی مشال است و اما دستمنی از بیا بال است و سنبال است و سبب دشمنی من با و ئے آنکار وزے ایں گرگ که امروز مرادوت دفا قب و یک بره برودمن وفا قب وی بره برودمن جنانجه عادت من بود ورفقائے وے دویدم ناآل بره از دے جنانجه عادت من بود ورفقائے وے دویدم ناآل بره از دے

چنانچہ عادت من بودور فقائے وے دویدم نا آل ہرہ اڑھے بہتائم ۔ یوئے رسیدم چول بازآ مدم ۔ شاں چوب دستی کشیدو بے موحب مرا برنجا نید من شزرا بطۂ دوستی ازوے کسستم و پریٹمن قدیم بوستم "

بیتمن دوست سوزان ساکن بهرگز بیتیخ دستمنی نخراشدت بوست کمن با دوست چندین دشمنی ساز که برزعم قربا دشمن سود دوست (۷) سیکے روباج راگفت مینچ قواین که صد درم بتانی و بینیام بسکان

ده رسانی "گفت" والنه اگرچ مزد فراوان است ما در بس معامله خطرهٔ جان است " قطعی ارسفله نیل محرمت امید دانش کشتی نموج گور یا فکندن ست پین عدور بوشد ال نمهر میاه مال خود را اورطهٔ خطر حان فکندن ست

سكے ارمبرطمعه بردر در وا زه منبر رسید ایستاده دید که قرص ان گردال گردال از شهرببرول آ مدوروت نصح انهاد ساک دردبنال وے روال شد و آواز داد که اے قوت بن و فؤت روال دائے الرزوعة ول وآرام حال عزم كاكردة - وروسة بحية ورد كافنت

در س سامال ما جمع از گرگان و ملینگان آشنانی دارم - احرام زیارت الينان لبتدام سك گفت مرامترسال كداگر نجام نهنگ و دیال سیرو

بلِنگ دررو سائع من در تفاستے تو ام وازاد جدا شدنی نه۔

سَكِيراً كَفِنْ رَيْهِ سبب عليبيت كدازُ در مهر خانه كه باستى گداگردان خانه نوّال گذشت ؟ "گفت" من ازمِص وطبع و درم وبه بيطبعي د قناعت مشہور از فوانے بہنگ نانے قانع ام واڈر یانے جاتک

استخوانے خورمسند-ا ماگداسخ که حرص وطبع درمری جوع وسنکر شبع-نانِ یک مفتراس درانبال - وز بانسق درطلب ِنان یک

۲۹ مثنه جنیال به غذائے دورہ واش برلست وعصائے دربورہ اش درست قناعت از حرص وطع دوراسست و قانع از دراهم فی طامع نفور یک قبط میں اسلامی اسلامی میں اسلامی میں اسلامی میں اسلامی میں اسلامی میں اسلامی میں

طامع نفور یک قبطه هم در به و مرحد بود حرص طاع را بست در به و در مرص طاع را بست در به و در مرص طاع را بست در به و در مرص در مرکز آرزوشکست به رای در در مرکز آرزوشکست (۱۰)

روباه بچه باما در نودگفت مماحید مباید کرچه برگشاکش سک در مانم نودراا زان برمانم از گفت اگرچه خیله فراوان است اما بهتران است که خانهٔ خود به نشینی - نه اوترا بینید دند تو اورا بینی -فقطعه

پوسفارستودت تصم آن نا زخرد است که درخصومت و سے مکر دحب لم ساز کئی ہزار حیلہ توال ساخت و زہمہ آل بب کہ ہم زصلح وہم از جنگش احت را زکنی (۱۱)

(۱۱) مورے دید تد بڑور مندی کمرست و ملح را دہ برا برخو دبر ہے برنجب گفتند کئے ایں مور را بہبنید کہ بایں ناتوانی بارے را بایں مرانی چیل می کشد" مورچیل ایستی نشبید بخند بد و گفت در مردال باررا به نیروت بهمت و با زوئے جمعیت کشیده اند- مذبقوت تن وصحت بدن " فطعیم بارے که آسمال ذرمین سرکشدازال مشکل توان ببا دری م وجال کشید بهمت قری کران دردرم و ان عشق کال باررا بقوت د میمت تواکشد

الما الما ترب مهار خود را دریائے کشاں در صحامی جرید موش برت رسید. و دے را بے قدا و تد دید حرصش براں داست کہ مہار ش رسید و دے را بے قدا و تد دید حرصش براں داست کہ مہار ش گرفت و بچا بدخود رواں شد شتر نیز از آنجا کہ فطرت اومنصور برائقیا د اسست و جبلت اومجبول برعدم مخالفنت و عناد با وموافقت کر دول چوں نجا ند اور سید سوراخ دید بنایت تناک کھنت اے محال ندلین ایس چہ او دکہ کر دی ہے خاتہ تو جنیس تناک و حبہ من بین برگ ندفائد تو ازیں بزرگ تراخوا ہر شد و نہ حیث کمن ازیں خود میان من و تو جا بون

۳۱ چوں روی راہ اجل زیں سال کہ می تبنیم مرّا در قفار زیار حرص دا زامت تر وار ما بار بائے خولین را چیرے سک گرد ان کرنست (۱۳۹۱) شغالے خروسے را درخواب سح بگرفت فریا دیر دانشت کرمن مونس سيدارانم - وموزون سنب زنده دران - اركشتن من بدبيبهير ونو نهرا جز بتدبير تزد ازسرفود دورمك إلى كرشررب بتوال شوروشرك بتضرع مسپرراهِ خلامی که آبال! از بیش گرگذاری بترے گیرد پیر

برا فروخت - بياموز - برخيز - مي خوا مي كستاني -(۲) جوع عربي نبكاريد:-

عزيميت مفر فرص وت منفس فلت سخي منزل طالب -زمّه- واحب - د منار - عدو- مال . نُرَدّ -

٣١) قصد الراسيم بن سليان بالفاظ خود سبكاريد-

(١٧) الفاظ ذيل رأ واحد بنوليسيد :-مصاعم مستارب ملابس فواطر مصارف وطائف واصدقاعوا

(۵) ارتبال فت بنی امیة و بنی عباس حد فهمید مد ؟ به تفصیل منولیسید-(۷) كرز دم رسنگ بيثت را چرانيش ز دې د سنگ نسينت ا زو بچه طوراسقام تو و

(٤) دوستى سلك وكرك علونه ألقا ق أ قار ٩

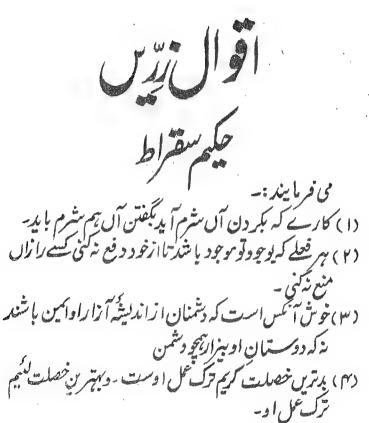
(۸) يارد وترجيد کنيد : پ

(1) رویاہے پاگرگ ازاں تنگنائے ہرون فت-

(ب) يك روباه راگفت يال فكندن است -

(ج) امورے دیدن سال مال مال مال مرت توال کشد-

(>) شغالے عروسے را واگر نوابی لقه لقمه گردام



۱۳ ۳ م (۵) فاضل ترین عملها سه چیز است - سیکی انکه دشمن غود را دوست سازی - دوم آنکه ناوان را به تعلیم وترست وا ناگر دانی. سوم انكه ابل منسق وفخور را به نید دنصیحت بصلاح درآری. (۴) سقراط را برسیدند که تونگری صبیت و گفنت صحت بدن به (٤) سقراً طوراً برسيدند بشاكر د شاجه وقت بمال ميرسد ، گفت آل و قت بستالش نوش قال و بالامت برَّ ملاَل نه كرده-

فكبم افلاطول

د۱) نام آنست که تورنولی*ن بنی،* دا تنکه پدر و ما در نها ده اند

رسان، على من المراست - زيراكه عبل قبيج ترازان (۲) انطلب علم حياكر دن نا سنرااست - زيراكه عبل قبيج ترازان

(١٧) كسي تعليم كنارمرد مال را بجيز كه خود نكند بمنزل شخص نابنيا است

كه جراغ وردست دارد بجبت روشناني ديگران ـ

۳۵) غصر در کلام بمخونمک درطعام باید که نمک با ندازهٔ مصلح طعام وگرمهٔ فاسدطعام به (۵) حول با دستمن آغازم اصر کنی از اطاعی ت غضری ن ک

ده) بول با و من اعار جاسم من اراطا حت مصب عدر من کهال ترا از دستمن دشمن تراست به (۴) درو لیننے که از مردم گرزیال باشد بااو درآدیز و آنکه در

درطلب مردم باست از ونگریز . اگر درنیکی رتج بری، رنج نماند و نیکی باند واگر در بدی اندست نماند و بدی بماند ...
اندسته یا بی لذت نماند و بدی بماند ...

(۸) با دوست معامله چنال مکن که تجاکم محتاج سنوی و دادشمن معامله حیال کن که اگر مجاکم عرض د دو ظفر تزایا شد. (۹) بخواب و اسا کن میل مکن الابعدازان که درسه پیزے حیاب

(۹) بخواب و آسانس سیل مین الابعدازان که درسد در بیری سی است سیاب نفس کرده باشی - سیح آنکه تا مل کنی که درآل رو زیری خطا از تو واقع ست ده باینه - دوم آنکه اندلیث تا در ان روز بیچ غیل روز بیچ غیر اکستاب نمود کا یا نه - سوم آنکه بیچ عمل آنکه بیچ عمل

(۱) افلاطون مرابرسند كەتعلىرتاچە دقت ستى است گفت ئال دقت كەعمىب قېل است .

مهم ارسطو ملیم ارسطو

می فرمانید: -۱) در دنیا تہیج چنرے برائے آ دمیاں از با دشاہ سیک بہتر نبست و بہجنیں از با دشاہ بدبد تر۔ (۳) باکسے آسٹن مگوکہ اگر ہازیس سٹو درنجیدہ شوی -دس کا رآساں کہ نفع آں بسیار باسٹ کم گفتن است -(۳) اگر درو لینٹے بنو دیے فضیلت سخاکے طاہر شدے ، واگر

گناہ نبود ہے صفت عفو کے نظہور آ مدے ۔

می فرما تید:-(۱) هزار د وست راکه شارو یک رشمن رابسیار- (۷) از استا در سیدم چرچیز است کر معبیت را بر دگفت طبع. (۳) انچه در دست من است منی دانم از بهرکسیت و انچینسب من است نمی دانم که در دست کسیت .

(۷۷) از استا دىرىسىدم نىكى كرد ن بهتراسىت ياازېدى ۋوربود ن گفت ازېدى دۇربود ن سىرېمەنىكى است -

الخفر حال لأعلوسلم

ی قرمانید:-(۱) هیچیس تواضع ننمود که خدائے تعالی اوراع نتے نیفزود-(۲) بارسائی زبانِ درخاموشی ست -

(۳) منرم مکنیدازاندک دادن ، که محروم کردن اندک تراست . (۴) هرآل دستننے کیادے احسال کنی دوست گر دد۔ گرنفس را (۱) صدکر دارنیکو برا خِیال خوردگر آنشس پیزم را (۷) علما بر ا مانت دارمینی برانند که با سلاطین نجالفنت مکنند یول که درند اند سرکه دند به

کر دندخیانت کر دند۔ (۸) دوگروه اگرنیک سوند تیا م گروه نیک سوند سیکے علماء ودیگرا مراس

و دیر امراین (۹) خوشنو دی خدا درخوشنو دی والدین است وغضب خدا در قهر والدین .

(۱۰) برائے مہان تکلف مکنید کہ انگاہ اورا دشمن گیر ہیں۔ وہرکہ مہان رادشمن دار د خدائے تعالی اورادشمن دارو۔ (۱۱) اگرسائل قبائح سوال بداندگا ہے از کسے بہج نہ طلبد۔ واگر کسے خوبہیا نے مختشش بداندگا ہے سائل را محروم نہ نگر داند۔

(۱۲) حق تعالی سهگروه را دشمن دار د وسهگروه را تنمن تر-فاس را دشمن دار دوبیر فاسق را دشمن تر- بخیل را دستمن دار د و توانگریخپل را دستمن تر متلبّررا دشمن دارد- و دردیش متكبررا دشمن تر- تيحيني سه فرفد را دوست دارد وسه فرفه را دوست پارسايان را دوست دارد وجوانان پارسارا دوست تر دجوانمردا را دوست دارد و ففيران جوانمر درا دوست تر- ومتواضعان را دوست دار د وامرا كرمتواضع را دوست تر-

من الشرعليه

می فرما نید : -(۱) ہمرکس راعقل خو دکمال نا پیرو فرزندخو دکھال -(۷) خبر مکیہ دا نی کہ دل میا زار د- تو خاموش باش تا دیگرہے مبارد

(۳) خدا وندتبارک و تعالی می داندومی پوسند- و پهسایه نی بنید-و بند پر پن

و می خروست ر-(۱۲) کا ریالصبر بر آید وستعلی اسپر در آید-منظم بیشند از اس این می است.

(۵) میان دود تین کو نی که آگر دوست گر دندسترم زره نباسی .

(4) هرگاه که بایزرگال ستیزد. نون نو دی ریزد-درگاری کریش سنامه مانداد نافه هام میسا

(٤) گدائے نیک انجام بداز بادشاونا فرعام-

(٨) لذب انگورموه داندنه خدا وندميوه-

۱۹۰ اندک اندک خلے سود و قطرہ قطرہ سیلے گردد۔

(۱۰) اگرجورٹ کم نبودے بیج مرغ دردام صیا دنیفیا دے بکرصیا فودوام نه نهادے۔

فودوام نه نهادے۔

(۱۱) ہرکسٹی کسنجرا زجراب برنجد۔

(۱۲) تا کاریب زربر آید جال درخطرا گاندی نشاید۔

(۱۲) کالاسٹے کہ قدر آل فروشندہ نداند۔ ازجا سے مفت یافتہ

یا فائڈ کسے شکافت۔

(۱۲) را زے کہ نہاں خواہی باکس درمیاں منہ اگرچہ دست باشد (۱۲) کہ مرآل دوست را دوست ال واستد و بحینہ مسلسل۔

که مرآل دوست را دوست در میال باشد و بخیر مسلسل.

(۱۵) هرآل سریکه داری با دوست در میال منه واگر چه دوست

مخلص باشد چه دانی که وسقته دستن گردد - و بهرگرند سے که

توانی بدشتن مرسال که باشد وقت دوست گردد
توانی بدشتن مرسال که باشد وقت دوست گردد
(۱۲) و وکس م دندو تحسر شردند یکی از آنکه داست و تخورد و دیگرانکه

دانست و نکورد

(۱۷) نیک بجنت اگست کدنورد وکشت و بدنجست آنست که مرد و پیشن (۱۸) سیر مار مدست وشمن کوب کماندا حدی الحسنین خالی نیاستند ۱۳۹ اگرایس غالب آمد مارکشتی واگرال از دخمن رستی -(۱۹) سه چیز سه چیز پائدار نماند - مال بے سخارت - وعلم بے بحث و ماکب بے مسیاست -

مشقى سُوالات

(۱) سقراط فاضل ترس علها کراگرداند؟ (۲) سقراط کمال کرای گوید؟

(٣) نزدا فلاطون بچه وقت بخواب میل باید کرد ؟ (۲۲) درولیشی وگناه چرا بدنیا لازم است ؟

(مهم) دروسی ولهاه چرا برمیالارم است (۵) نزورز جهر حکیم کسیت ۹

(۷) انتحضرت صلی الشعلیه دسلم برائے علماء وا مراء وسائلان چه قرموده اند (۷) متی تعالی سدگروه رادشمن و سه را دشمن تر و بهخیال سه را دوست و سه را ووست ترمی دارد- الشال کیاننده اسباب دستنی و دوستی هم تولسید

دوست تری دارد-الیتال کیانندهٔ آسباب دستنی و دوستی هم نولسید. (۸) سینخ سعدی رشمهٔ الشرعلید براستی نهال داشتنِ را ترجیه می خرماینمهٔ ۹

أشخالك

حكايت سندياد

چنیں گویندکہ در عہد خلافت ہاروں الرسید در سہر لغدا دمرہ ورسے بوروں الرسید در سہر لغدا دمرہ الور سے بوروں الرسید و روستہ باری کا الران می بورد۔ وارمر دحالی روزی می خورد۔ اتفاقا روزے اندروز ہاکہ ازائر آفای آبن می گداخت وارگر می بہوا جگر حربا می سوخت سندبا دلیشتہ گراں می رفت میا اینکہ بہ خانہ ہار کا نے رسید کہ آب دو ورف ہوائے مصطبح ہوائے داشت چل ہوائے سیاست و در ہماوئے درفائہ مصطبح ہود۔ بزرگ را رائصطبہ کواشت کہ اربران صطبح

MY

هٔ ش وقت سنده درگنارمصطبهٔ شبنشست و در آن خایهٔ نغمه وا دا لإئے خویش ونشاط انگیزوانجان گرخانِ لغمسنج گرق آمد به نشاط اندر شِد سورهال مرخاسته نجانه درول رفت سورمیان خانه با غ دید نزرگ، - و در ال باغ غلامان و خا دمان و مهمه گونه اسباب عیش و بزرگی آیا د ه یا فت و انحطعام خوشبونمیشامش آمد - آنگا ه سهرآسان کرده گفنت اے پیورد گار و آفرید گار آ وائے روزی دہست د ہ جانوران إازمهم گنامان طلب أمزرين مي كنم-واز شامت عيوب بسوئے تو ہا زمی گرد م- کہ کسے را در حکم توالحتراض سیت ۔ واز كردة توسوال نتوال كرد-توني آن دات ياك بركس راغوابي ب نیا زئتی ۔ وہرگرا خواہی محتاج کئی۔ سکے را عزت دہی وہریکے قبید ندلت بنی - تراسلطنت قوی و تدبیر نیکوست بهرکه خوابی روزی لبسمار ونغمت بےشار دہی ۔خیانگہ خدا وند ایں خانہ را حبت ب یایاں ونعمت فراوال داد که کداز بوائے خوب ومطحوم وسرق گوِا راٰلذت بروتمام است- وعیش او در غایت اِنتظیا مم- و بندگان فودرا بهر که هر حیسنرا دیدهٔ - آل دادهٔ - یکے درعیش و طرب است یکے درریخ وتوب سیح را بخت سروز است ول من نیره روز دلی ازال این ابیات برنوا ندر ایمات

صر کوم ازس گیند تنیر . گرد از که مهرکر بنیا ساید از کارکرد نیجی را اہمی ناج شاہی دور سیکے را بدر بہ ماہی دور کیے راد مرتوشه از شهدوشیر بپوشد بدیبا وخرد منگرکن کزوجیّدیا بی تو بهر چنداست کر د ارگردنده دهر ت بانجام دسانیرخواس ناگاه نیبه سے غور دسال وسنے کورُ دو زبیا قد ویر نیاں پوش ازاں خانه بدر آمَد - وآمستين حّال گرفته - يا وگفته بنجانه اندر که خواجر ا م ترامی خواید- حال دید که از گفته لیسرسر نتوال بیجیدیه جزیفن بنر و خواج گریز بے نیست - در حال بار در و بکیز خب انه به درمال پرده - فود به بهال میسرخانه اندر آمد- خانهٔ دیدگه ښائے او ارْ نَشَاطِ رَيْمَة وہوائے اُوباطرب آمیخة است - درانجابزے یا فت خرهم و محلیے خوشتر از باغ ارم کدیرا در ان صفاو خداوندان وفا دارا ن محلس كشستَه وتجديث دربيوسته اند و ازميم سرگونه نقل وميوه وگل ريال وخور دنيها في لذند و با ده صاف انگوری فروحیده اند و آلات ساع وطرب از خیگ وعود و نایخ د دف کنیزان خوبد و را در کعن است - و بهر کدام در مقام خونشین بترتمیپ نیکو آئین خوش صف کنشیده اند- و درمحلس مرد سیال

الحترم كه الشار مزركي درويديد- وموت مسبايمش سيبيركشة لود-وليكن خوش صورت ونيكومنظر- وفدا ونديهيت و قار وعربت و ا فتخار بود- سند ما دخال ا زمشا بده آن حالت مبهوت من به باخود گفت این لقبحهٔ خوش از لقبعهٔ بائے جنال است وخا نہ بیجے از با د سنا با ن است - آنگاه درغاست ادب بیش رفته مجلسیال را سلام داو الیشال را دعا گفته زمین مبویسید و مزیرا نداخت ر بالستاد خدا وندمجلس اورانت سترج ستورداد ومنبز ديك نودخواند-وا و را خوش اً مدَّلفته ا زهبر دلج نی ا و یا اوسخن آ خانز کرد و بهی پرسید-تااینکه سفرهٔ خوردینها حاضر آورند سند با دحمّال میش آیده نام خداِ را برز بان بُرُد- وَلِفِتْدِر كَفَامِت نُور دِ نِي بُخِرِهِ دُست بِسُسَّة - شكر نعت بجا أورد- أيكاه خبرا وندمنزل گفت - نام توطييت وچەصغىت دارى ئېسندبا دحال گفت - اسے خواجه نام س سند با د خال سست که با دِمروم بدومِتْ کشم ومُزُوگرفته صرف زندگانی کنم- خداوند سنت کرده - بدوگفت - اے حال! بدال که تو مامن بهنا می - و مراسند با د بجری نام است ولیکن اے حمّال اِ قصدمن ایں است که ابیاتے دا کریر در فانه می خواندی باز می خوانی - تامن نشنوم یخال مشرم کرد-

اسند با دبحری گفت بخداسوگندت میدیم کدیرمن مگیر از آنکه برخ دمشقت و بے خبری آدی را بے خرد و بے ادب گرواند سند با دبحری گفت کرمتر می بدار که توبر اورمنی و وابیات فردخوان که مراازال ابیات کسین میدار که توبر ار درمنی و ابیات فردخوان که مراازال ابیات کسیند ن مرافقه ایست محب می خواند و مند با دبحری از مشنیدن آنها در طرب مث دو بخال گفت و مرافقه ایست محب می خوا بهم کم تراازال با خبر کنم و ترامت ما جراکه بیش ازین تباسیخی و کامرانی باس رفته باتو بازگویم بدال که من این سعا و ت نیافته اور مرکز و بیس از رنجها کے سخت و مراکد کید بین رنبها بر ده ام و مفت سفر کرده ام و در در در مرسفر ب مراحکایتے غریب روئے داد و که شنید ن آنها امراک ایکها امراک در در در در مرسفر ب مراحکایتے غریب روئے داد و که شنید ن آنها امراک ایکها

عقوٰل حیران شود و دلیکن بدا نکه از قضا و و قدر گریز نباشکه -منتفقی سوالات

(۱) مستد بادحمّال كه بود؟ اوبچة طور درون خائه با زارگال رسيد؟

(٢) سند باد بحرى باحال جيمعاملت كرد ؟

(٣) جموع عربي منوليسيدن-

44 طعام مقید نعرت به خامیت منظر بقور نوریب به (۴) تحليل صرفي كمبنيد:

آفرید گار می گردم - نهی- دادهٔ - نیاساید بشنیدن - قال -(۵) معافی بنولید :-

حربا مصطبه الحان مشروب وستور داد مشام مفره

انتخاب قعات عالمكيري

رفع لے فرزندسوادت توام محداعظ مفطۂ السرتعالیٰ وسلم۔
حسن سبک ویرال کارمجائے کوٹر اسرعایت خاطرافضل البہل معزول نشد۔ورعایا سے آسنجا واویلا دار ندوسر بہ سنگ می زنندوی گویند۔ع
اگر تومی ندہی دادے روز دادسے ہست
محاسبان تیمی ظلم عمال سہام ما وشعامی نولیند یجزائے اعمال

حق د انسته با حوال سکنُه آنجا وارمسند والا جاگیر تغییرخوا پر شد و نخوا هند یا نت

فرزندسعادت توام مُؤْمِنظُ خفط لنُّرلقالُ وسلم ظاہرالپیپر ناظ دیوان خانہ آل فرزندعالیجاہ درقمار خانہ قارمی باز دیمیو میں۔

حیف اا با وصف دعوی جمانهایی این مهمه غفلت ونسیانی -هرکا ر ماحیه مت د که خبر نمی رسانند - یار فروستی خوا در بو دیرکاتها

مبرید مقررسا زند و تهدید کنند. صدید مقررسا زند و تهدید کنند.

رقعس

مهین بورخلافت امنعم خال از صفور دخصت یافت تا جا کرسیده انخیر بان او حواله ست و ابلاغ نماید از خود خرم نیست که نمیستم و کامی روم و برسر این عاصی نرمعاصی حیه خوابدگذشت حالااز مهمه مرخص می سنوم و مهمه را بخدا می سب یا رم - فرزند ان نا مدارکانگا را باید که تخالفت زکنند و نوزکشت فرون خلق که بندگان خداست اندنشوند و انخیر نبط فی آید طرفه میگی مه بریاشد نی است ایر ده و مقلب القلوب توفیق حفاظت خلق الشرکه و د ایع بدائع خال نامد 4.

چراغ راه سالکان طرلق ریاست و ملک داری کنا د-

رقعهم

مهين بورخلافت با وج_و د سلامت نفس فتح النترخا*ل رايرا*ماو^ل كرديد- ما در ايام شهزا دگى با مرا يجيسلوك مى كردىم كه بهمه راضي لو دندو در تضور وغلیت کوش دل تعرفیت و توصیف مامی کر دندل باوصف القدار ببرادرنا بهرمان لغضنا بترك رفاقت اوكرده ملازمت ما اختیار کردند و مبیکه به اشاره برا در نا مهر بال حرکات نا ملائم وحرفهائے ہے ا دیا نہ مرزبان آ ور دند بتا زیا نئہ اغماض و تحل متننیرشد ه ازسرانصاف اقرار بیصاحب حصلگی ماکروندانقش دِاری وبها دری ما برلوح خاطرا سنرت اقدس اعلی حضرت ترنسيم سنت وكارمات وسست بستر برزور بازوست اين ويعيب درنت گرفت پشامتل مستح اللّٰه خانے را رنجیدہ خاطرکر دید جھیجو إيى حكر دارمهه كاره را بجارع ره شما مي آمدست كسته دل نمو ديد فرد يد بنراد نعل وكهري د بهي ديرور ول را شكستُه نه كه كوبنرشكستُه ضي المفي - أكرماً لا بهم وتبوئي كنيد بهترو رائے اصلاح كا رهيد

ا ه نصيحة كننت نشنود بهإنه نگير كه بهرچه ناصخ شفق بگويدت تبكير بيشتر بهرچه رضا- والسلام على من ابتع الهدى -

مشقى سوالات

(۱) رفعات عالمگیری ازمصنفات کست؟ (۲) ازمهین بورخلافت کراخطاب کرده اند؟

رسى) منعم فال كه لود ؟ احوالش يُكاريد.

(۱۲) حموع ذیل را واحد منولیدید:-

تحائف منظالم عمال نظراتفّ عظرايق - خلاليق - اخلاق -

(۵) باگروربنولسيد

(العت) نہیں پورشلافت مینم خان ۔ ملک داری کہا و۔

دىب) مېين لوپر خلافت با وجود مشكسته دل نمودمير-

انخاب رسالنال

ذكرمادشابى فردوس مكاني ظهيالدين محرما بربادشاه

درمملكت بهندوشان

در زمان که ممرشیخ مرزا در شهراند جان بود در مشک هجری مطابق ۱۵ ارماه فروری سنگ اعسوی از نیل بنات کارفانم دختر پینس خال فرزندس بود آمد در دسوم به محد با برمیرزاگردیدی بولس خال فرزندس بود آمد در دسوم به محد با برمیرزاگردیدی به بسن د داز ده سالگی رسیداز جانم رخصان مودی هرازار در جهارم در خال این مودی هرازار در جهارم در خال با تفاق امرائی جم باه مذکور در محت حکومت در محد با بر تمیرزا با تفاق امرائی جم باه مذکور در محت بود اسم اورا

الد**ين محدمنها د- بعدا زال درماورا** النهر باسلاطين حنيتانی اذب^{يب} يده سمرقند رأسخرنمو دحول سلاطين اوزبك بخيال تسخيرا درالهنهر لشكرغط يسمت بنجا راكشدندطا قت مقاومت درنودنديده متوه برختال گردید. و برخشان را منصرت شده درا وانوسنا فاهر کابل بدست وره ورسطاف جرى قندها راتسخير نو ديا اين زمال اولا د امیرتمور را میرزامی گفتند ، حکم داد لید آزیں مارا بادشاه كويند دورا خراي سال شاهرا ده محد لهالون در كابل تولديافت وحول درسال ۲۷ و خان ميرزا حاكم ميزختال وت شديا برشاه شا هزا دهٔ بهالیول را کدمینرده ساله بودنیکومت آل ولامیت نامزد ساخت - بایرشاه پانزده سال در ما در انهروکایل حکومت منود-در آئین اکبری مرقوم است که با بریشاه بیرول کا بل در د و امنهٔ كوه و فن كو يجيح از سُنگ ِ مرساخته بوداز تنشُراب نْرِ مي كرد. وبافترًا نوش طبع دران جا بزم نشاط می دانشت و این مبت مکرری واید

نوروز د نوبهاروم و د ل رباغوش است بالبلبين كوس كرعسالم دوباره نيست د در سال ۱۳۳ *و پنجری غزمیت تسخیر منبر د س*تان را نمو ده متوج

با دشاه بایک لاگه سوار و مهزار زنجه فیل در میدان یا نی بیت که سبر ن بی سه منز. ل ست نز ول نموده میک بیفته هر دولت کر با بهم ز د و غور دې کر د نگر تا اُنګه ر و زهمېد ۸ ر رحیر منودہ ازجانبیں حنگہائے مرواہ می کر دند بہا دران کشکر ہا ہی ا دُمر دانگی می وا دیر جول نائیرالهی هم عنان مرکب بایری بود فتح بربرهم علم اقبال بابرى ورزيده وشكست برسيا ففات نتا د وسلطان الرالهم بالمجيع ازمقر بان مشتكث تندر وسلطنت لبعد القفنائي يك صروسي ويك سأل از فتح اميركه در امل ت نَّهُ با دِیثاه از اولادا فاغیذ پرتخت دیلی کنشسته بودند نصیب باترما دِثما ر د پد ابعدا رفست دوار دهم شهر مزادر د اخل د بای گردیر و تحنت ملطنت جلوس منوده فرما نروائخ مالك بنبدكشت بعبدازال

ست هزادهٔ بهایون را به گره فن برستا د ناخزائن آنجارا منطنه ید-شهراده چون باگره رسید یحرما جربت را جه نام ازاولا هنهم گوالیا را لماسے بشام راده ببین کش نمو د که بهشت مشقال ورن د انشت شام زاده اموال وخزائد آنجارا تصرف نمو ده مراجعت نمود- وحیدگاه د رخد مت با دشاه توقف نمود وادن مرضی گرفته

 ذكر حاوس تصيرالدين محربها يول ما دشاه

برتخت سلطنت بهندوستان

بعداز فوت يدرورعر ٢٨ ساكى در ٩ رجادى الاقل كسافي دراكره مرمرياً رائے سلطنت تشده چول مهواره مکنون فاطر ہمالونی تسخیر مالک و آسالیش رعایا وخوشنودی سرا داران ویرورش چاکران بو د بلاد کابل دملتان راتیول میرز اکامران داد بونجنل ترابمیرزاعسکری -والورائميرزا بندال - و برخشال را بميرراسليان تغولف بمنود و چاکران را هریک علی قدر مال بمناصب و انعام سرفراز نمود-آرا*ن تهييّر*ا فتتاح قلاع وبلاد را مركوزخا طرساخته لعِ*دارَ*شْق، ازجارس كالنبر كالنجر تنصت تموده راجئر أنجام طع دنيقا د فودرجة ودراكم مالك بمندرايات حكومت افزاست يول سلطان بها در قرمال روائے تجرات عرم مخالفت موده ، روانہ آنھوب ِ گر دیرسلطان بها در تاب ِمقا ومنت نیاورد ه *بزمیت یا فت* و لجرات متصر^ن بإ دىثاه درا⁶ مد- واندك مّدت از قندهار ماموّ بهإر رادر حيطة ضبطاً ورد واستقلاك تمام بداكر در درايس

اثناامًا رِنْرُو ج مثيرشاه بغرض اقدس رمسيده فوسم بدنع او نامز دنموده مشرشاه باستاع توجهت كرستابي استقبال كردوبر الشاك شخ ل أورده فككست داد-با دستاه خود بالشكر عظم يبرق بلاه برآمده درنواح سُخُلِ مِنْگُ سلطانی فی مابس واقع پشدوْسکایت پر فوج شاہی افعاً دہ بہرسمیت رفتند- ہمایوں یا دشاہ بہ اکبر آباد یره نودسازے می کردشیرشاه ازعقب در رسیده - در آل نواح نیز حَبَّلُها ستّےصعب فیما بین رد ئے دا دہ - ودومرتبہ ہما او ںشاہ را ىندسلطىنت مىمكن گرويد- بهالول شاُە چۇ ل مجھە ا مركوت رسيدرا نا حاكم آنجا سترائط خدمت گذاري را سبقديم رسانيده-لطن حميده مبگير تولد كرند و مهايول شاه آبدا زچندروزروانه تندها گردند وكرم خودرا در مترها ركذار ده روانه برات مشد وربن راه حواكئ قبذها رميرزاعسكري خيبه وامسسأب بمالول شاة رانات كرده محمداكبررا بدست آور ده بيش كامران ميرز اكابل فرساد-ہمایوں شاہ چندسے دراں وہار ریشان وحیران بود کیل رانقضآ جندماه ناچار مت رغرمیت بایران را قرار دادیچ ل مخراسان سید برم فال خانال را بدرگاه شاه طهاسپ صفوی سل نموده

ایس قطعه را از دارد اتِ حالات خود برشاه نوسشت ـ

ن مرواعمر سیت تا عفائے عالی تم مستی قائد قان قاعت رائشیمی کرده ا روزگار سفانی نازم نما وجوفروش طوطی طبع مراقا نع بهارزن کرده ا دختم میداست عمر سرب تا من کرده نو طله او کدن علاوت و کرامن ده ا النماس زشاه آل دارم که بامل کت انجه باسلمان علی درد از رق قات چون نامه بهایون به بادشاه طهاسپ رسیدشاه برست خط خوداین شعر درعوان کتاب درجواب نوشت میشعر بهاسی انجا بادشاهی در بهرمنزل محام در قدمت گذاری اوفروگذیت مسب انجا بادشاهی در بهرمنزل محام در قدمت گذاری اوفروگذیت میمنو دند تا وادد فر وین میمان نوازی بود بجاآ ورده میدروزه شرخ مرافی بریا داست بهایون در دروز مین الماس گران به بایون را بهایون بریا داست بهایون در دروز مین الماس گران به بایون را بهایون

ا قلبیے بدد برسم ارمنال مثبین به شاه نود وسلسال در انجا بخوش گذرانی توقف نمود بعد از ال استدعائے اعامنت و مدد نمود - بادشاه بسر خود سلطان مراوم برزاد وازده هزارسوار قزلیا ش عزم رکاب وسات

ر دا رنه بهند ومستان مباخت جول به قندها ر رسدمبرزاعسکری در حصار قندهام تحصر عكشت بهاول بادخاه درمفهم محرم سلط فهم برقلعه پورش ورد میرزاعسکری مضطرب گردیدیصواب دیدام مرابحال ىشرمسا رى تحفور ہما يول آ مره حصار را يا وليائے دولت تغويض نم^{ور} ہمایوں قلعہ قندهار راموافق وعدة كه برشاه طهاسىك كرده لود سر مثهزادهٔ هرا دمیرز اسپرد ه متوجهٔ سنیر کابل شد. میرزاک هران سلسیمهٔ شده بطرت غزنین فرارتمود- جایو ب بدول خبگ کابل را تصرت نموده بدیدارمجر اکبرنوش وقت گر دید- لیداز چند کا همیزا کا مأن لت كروا فرجيع آورى كرده روبه كابل آورد- بهانول بسفع أوشغول وْتُوجِ سِنْد. دَرين بين أكثر سر داران قرز لباش كه به كمك آمده بودندبه اوطان غود رگٹ تندیمایوں خود یا فرھے قلیل برمخالف تاخِيت آورده بترے براسب سواری اورسیده از اسكِ فرآد-شكرغننم غالب وسياه همايول مغلوب سنشده فرارتمو دند-ر زاتط مران فلغب رامسخ کرد و بعدازسته ما ه باز هما یول ب ت رديره با مرزا كامران حبكيده اورامنهزم كرد انيرو میرزاعسکری را گرفته فیدیمنود- با زمیرزا کا هران درمیانِ افغامان برجمع آوری سیاه مشغول بودیهایو آ اول حاجی محیر خان راکه

با نی ضیا دادد تبقل رسانید. و لبدئتو حبّنبهیه مرزا کامرال گر دید چوں برسوا دِخيبررسيد ميرزاكامران باعانتِ افاغنه بربشكر بهايون شخوا زده - كارے از بين بنر دندنگن ميرزا مندال درآ سنون كشة شدر ميرزا كامران انرين حربكشتن برا درخو د فائده نه ديديس مرگر ديد و بإفاعنه موست وكيول أفغانان ديدند كيسواسك نقصان جانی و مآلی نمرهٔ متصور نسیت دست از رفاقت او کوتاه کردند-ناجار بهبندرفته تبسليم شاهلتج مث سليمشاه اوراگرفته مقيدتمو داو بالطالف الحل ارقبيرا بالى گرفته براجهٔ نظر كوث بناه برد- يول سليم شاه ميرزا كامران را مدعى وانست به تعاقب ا وبه نگر كوف رفت. برزاکامران صلاح اسقامت بدارجا تدبده ازنگر کوط بیش سلطان آدم رفت و اوميرزا كامران رانگاه داشته به جايون مناه فرداد بهایول شاه ازآب سنده گرنشته رسید سلطان آ دم کا مران را به بها يول شاه كر دند- آنانكه به كامران عدا وي داشتند به بهايول معروض داستندکہ بقائے مان شاموقوف برکشتن کامران است بها يو القبل اوراضي ندس مركبياس خاطراً مراحكم به كوركر د ن او داد-اوراكوركرده روائه مكر معظم يود- يول بهايول ازفتنه مرزا كامران و ديگر برا دران آسوده خاطرست در سترشاه وسليم شاه

ت کر دند - دریں اثنا عرائض ا زلیض کسان یالی دہلی وآگرہ ن بيا مي هني رسيد كدلس أز قوت سليم شاه رُوسائے افاغير يا لديگرنفاق ميشه كرده اند-اگرآن با دشاه رايات جهال كشائي را درٌ مُلَك ببنديا ابتنزاز آرندانسب واولیٰ است بهایون منعمفال لا به *حراست کا مل گز امُث*نه وشاهرا ده مح*داً کبردا بمر*اه بر دام^{نش}نه با بإنزده سرارسوارموجه مندوستان مند- بعدار القضائ مدس یانزده سال در ماه صفر مطافی هم وارد سندوستان گردیدافغانان ر در والي رسماس و صدود دريات نيلاب جمعيت منو ده لو دنداز تنيدن نهضت بهايوني خو د بخو د مركب ان شد ند بهايول وار دلا بور ر دید و افواج بهرجانب تتین منو ده مسرمند در تباکیور را در تعثر ٔ ورد به وسکندریت ه کربرخنت د_ه بلی نسسته بو د با مشتا دهزارک متوجه جنگ متاره - قربیب چهل روز درم ندمقابل مک دیگر محاربه مى منو وتد . تاأ تكه وردوم معبان معلا في معربر دولت كرصف أرا س و شکست رس کرسکندر شاه افت اده فراینوده در کوه سوالک بهال متد- بها يول مثاه روزغ ه رمضان المهارك مردولت ا قبال به د، ملی نز و ل ا حلال فرمو د د^گر تخنت سلط نت حکومس كرينام خودجاري ساخت بفت اه بعسد از

۱ نفاقات قضا و قدر روز ب با دشاه بر بالا سئے کتاب خانه برا لا بالیت در دامان بچیده از بالا بزیراً فتا در و لبداز دور و زدر بازدیم رسیح الا و ل سئالده و این عالم بے و فارا پدرو دکر دفقت اور البرکسیکر کمری برکنار دریا سئے جمن لبناصلہ دہ مسل از شهر مدفون کردہ عارت عالی برال احداث نمو دند برت سلطنت ہمالوں با دشا محارت عالی برال احداث ال حجار نه سال و بہتنا و اور تبداول مکومت منو د و بداز ال با نزده سال در کا بل و قدرها روم تربیا

نانی میمنت ماه و چند روز - و مدت عمر شهل و نهٔ سال و چهار و مهنت روز بوداور ا دولیسر بود میمد اکبر مرزا و فقد مکیم مرزا -

ذکرسلطنت عش شبانی ابوالمطفر حبلال لدین محراکبرهایشانه ا بدراز فرت پدر روز جمعه دوم ماه رسی التانی ساقی همطابت سر فروری سافی ها عبس سراسالگی در باغ کلانور برخنس لطنت تکیدزد- و بجبت انتظام ملی و مالی مصب وزارت به خانخانان بیرم خال اختصاص یا مت - بعب دازه ۲ روز از زمان جلوس بیرم خال اختصاص یا مت - بعب دازه ۲ روز از زمان جلوس

یهال شده بودنشکر عظیم عما وری کرده سربیتورش برا ورد-إ د شاه ت كرشائب ته بد فع او فرستاره ا وراً شكست داد - بعد ازآنكه خاطر با و شاه ازطرت سكندريث ومطهّن بشداخب ر سوْرِشْ بهيول لقال اشتها رُكُرُ فت تفصيل إين أجال آنڪه -ہیموں کیے ازمعتراں مبارز خاں وخالفان او مخالف بود- واز ا خار رحلت ہما یو ن سٹ و جنون حہا نیا نی پرسکرٹس ا نتا وہ با بفا د بزرارسوا روتوب فانه عزم تشخیر دیلی نود امرات شاهی که دِر و ملی نو د مجتمع ست ده بسرکر د کی تروی خال شیاب قدم ور زید ند-ب رئشمش وكوكشمن زيا د فاك مذكورشكست يافته منهز مم ثرية دمهمیو ل بقال و بلی را تصرف ننو د این خبررا لعرض با دشاه رسانیگر بادشاه درميي رسم ذي الحجر رأيات ظفر آيات رابر فع بيمول بر ا فراخست چ ل خیام فیروزی انجام راَ در با بی بیت زدند - تلافی فرلقین دست و ا د - درعین بنگامه تیرے بیٹم نہمول رمسبد-ر ف برموت متار ولت كرين ليثيت كارزا راد ادند ويهمو ل را دمستگیر کرد دیجفور رسانمیدند به دله این خوایا ن معروض واشتند که او تی ایس است که از دست مبارک برگر دن این نافر مان سمشرر انند- بادشاه تنغ برگردن اورسانبد بهرام خال كارا و

تمام ساخت وحکمه شرکه او را به کابل تناونا را به دبل نُرِ ده بر در داز _وشهر شاه مظفر ومنصور داخل دبلي گرديد و ماهيارسال اختيار كلى وحزوي امورطكت بدبيرم خاب بود. اما از آخا نيكه ما وشاه را غوردسال تصورمي كروا زوحركات كهفلات طبع بإدشاه بو دنبلهور مي رسيد- تأة نيكه درسال تحبرا وراازعهدي وزارت عزل ساخت. ليس ازعزل سيرم خال قرالبدليثة بإطل أفياً دفيتنةً وفسا د درمالكر محروسهم لفغ ساخت ومنيد بار ما دشاه حبكيده بنرميت يافت -تنعمفان بعخ وانحسارعا زم عتبه عليه كر ديديو رمث كمريا وشاہئي رسيژنعم قال وس تة تجفوراً ورد- يا وشاه از راه مهريا بي عقوجرائم ا وراثم رخصنت رفتن سيكرً معظمه ما د داد- خان مركورعا زم مكه گرديد يول ته بين كدد رصوبهُ گرِات است رئسيد- مبارك ها ل معرض خون يدر پچ کشتن اوبرآمد و با مجعے بربہائہ ملاقات نز دِ اوا مد ہ خج پرکشیشن ز دکت^ی نامسینه بشگافت و حهان قانی را و داع نمود و در سال دو ارد هم از حکوس با دستاه دا را تخلافت آگره را قرارداً ودرسال يا نزدهم از علوس نبائ قلعدالة باوراتمود وورمرت چهارسال صورت الحام زبرفت - لعدازا بحداک برشاه تمام ملك

بهندوستان را مجیطهٔ تفرف اورده خاطرداا زاطران جمع کرد-اکثراد قات به علمام و حکماء به مباحثه علمی شغول می بود- تا آفکه بعد از حکومت بنجاه و دوسال سنب جهارست نبسیز دیم جا دی الثانی مرای ایم مطابق مهارا کتوبر موافعان و دراکبر آباد رصات بعالم نبت نموده در باغ سکندره کرقرب سمیل از سنه اکبرآبا و دورا در دوضهٔ کرمین از و فات خود تغییر کرده بود در فون کردید-

مشقى سوالات

(١) سيرت بابررا بإخضار منبكاريد-

(۲) ميرزا کامران وشاه طهاسپ کيانند <mark>۽ ايشان با جايو</mark>ں چيمعاملت

روا دانشتند ۹

(۳) اعوال خبگ مهميو واکير نولي ميد-

(۴) تحلیل صرفی کنید:-

دوا زوه - ی دارند - تاید قدرے - بدآ مد متیرشاه - آن ما

كرده إو د- مي دانست -

(۵) جموع عربي مزليديد:-

بطن-انغان نزانه وشتی و وسیت منصب وطن و دولت. نوچ-(۴) ترکیب نوی کنیده-

(۱) بها يو المنعم خال را بكا بل گزاستت -

(هب) بايول شاه شكست خورده دركوه سوالك ينهال شده بود-

(ج) تا جهار سال اختیار کلی وجزوی امور ملکت به بیرم خال بود-

أسخاب فلاقيسى

حكايات

(1)

آورده اندکه یج ازعلماء درمجلس مامون حدیث روایت کردکه اشخاص با دشامان عادل در قبرتنفرق نمی سنود- و اجز استے ایشا ازدگری دیزد مامون فرموده که مرا در صدق حدیث شائر رسیع نمیست اما داعیه که نوستروان را بیم که فی الواقع منظر عدل بوده بزبان مجر بیان حضرت درسالت بناه صلی الشرعلیه وسلم گرشته که من تول شدم در زمان ملک عا دل بیس عزمیت مدائن کرد جبل برانجا رسید فرموده تا و خمه نوستیروان مکبنا دند- و بدانجا در آمد دید-

عدل درد منیا تکو نامت کند در قیامت نوب فرجامت کند اندرین عالم معظم سازدت چیل بدال عالم رسی مبزازدت (۲۱)

ازامیرالمومنین عمررضی الشرعند درکتاب جواهرالامار ق نقل کوده اندکه ایشال گفتند وقع درجا پلیت به تجارت جانب مدائن می رفتم وجل جامدا زیر دیانی بامن بود- چول بجوالی بدائن رسیدم وز د ال سرراه من گرفتند و مراغارت کرده باد ما را بُردند ومن لصد محنت خو درا بعدائن رسانیدم - دیدا دخوایی بدرگاه نوشیروان رفتم چول صورت نظم من سبع نوسیروال رسید و برگهایی حالی من اطلاع یافت طبیدا فرستا د تا دست با من گرفته مرابه و ناق فرود آور در گفت این جا باش تا د زوراطلب کنند و برد بارابستانند - و من در ال و ناق می بود م و برروز از مطبخ خاص خوانچه طعام ملوکانه می آور دند و بین من می بها دندومن برروز به بیش گاه کسری می رفتم و نظارهٔ مراسم ملکت داری و رعیت پروری می کرد م - تا بعدا زمیل روز بدان و ناقی در آمرم جامه باسخ برده دا دیدم نها ده و دست بریده آنجا افعاً ده و کافد دیم باید این تا دی تا دندور ا برست آور دند - درخیت تو به نزدتورسید - این مهل تنگ مردم با روز انتظار تست - چول به تو به نزدتورسید - این مهل تنگ مردم بالی روز انتظار تست - چول به و لا بیت خود رسی باید که از ماشهایت کنی -

(PM)

آ ورده اند که با دشاه قبا دروز سے درسگاراز کشکر حبراا فیاد- و بواگرم شادارشنگی بے طاقت گشته برطرت می نگر سیت وسائیر دسر حتیمه می طلبید- از دورسیایی نبطرین در آید- مرکب بدال طر راند خیرکه کهنه دید درمیان با دیبرزده و بیرزن با دخرخود درسایک این کشسته چی قباد رسیدآل زن از خیمه بیرون دویدوعناش

گرفته فرود آورد و ما حضرے كه دائشت ما ضركر و قبا دطعامے ورد وآب کی شامید فواب بروغلیگر د لفظهٔ سیارامید و بول ازخواب بر آ مربیگاه متره لود سربهان حااقامت منود-لبدیما زمثام گاویم ارصح ابیاید و دخترک آل زال ، آن گاؤرا بدوت به منیرلسیارهال شدخیائخیرقباد را تعجب آید و ما خودگفت این حماعت تحبیت آن در سحالت سة اند تاكسيرس إلشال اطلاع نيا بدهرر وزجندين ستْما زُگا ویے می گیزنداگر در مِفتہ یک روز نسلطان دہند مال ایشان را خلایمی رسد وخزانه را تو فیرے می متود سنیت کرد کیچ ک ىدا رالمل*ک بردسد* آل مواضعه را پرغیت نهید- چول ص د فقرک گاور اگرفت که بدوشد- اند کے سیر فرد و آمد فریا دیرا ورده پیش ما در دوید که ما در رویخ بدعا از که با دشاه مانبت طلی کروه است - فيادلتحب منود وكفت ازج والستى كفيت بربا مداوكا وما لبسیا رشیردادے -امروزاندک بیرگا و که با د شاہ نیت بدکند حق سبجا نُهْرِكت برِ دارد قبارگفنت راست گفتی واسنیت زول بيرو ل كرد وگفت اكنول مرود برسر كارمنولس دختر مرخاست وديي باركا ورا بدوست يد-سترك يار حاصل شد- بار ديكر ننبش ما دردويد مرزدہ نیکونتی یا دشاہ لوے رسانید وازیں حاگفتہ اندکہ ملک^{ار}ل

بهتراست از ابر با رنده و آفاب نابنده نظم بهرآن نم کداز ابر باران اود در اندلیتهٔ سشر یاران بود چوبرگر دواندلی با دشاه نیا بدزمین نم بوقت بودا چوعا دل بودشه زسختی منال که عدلش به است از فراخی سال (مه)

آورده اندکری آوازهٔ جو انمردی هاسم جزیرهٔ عرب دارالملک مین فردگرفت و صبیت شاوت او بو لایت شام و مملکت روم رسید دانی شام خواست که اور ابیاز ماید کس فرستاد و از دے صد شتر شرخ موئے سیاه جنم مبند کو بان طلبیہ وشل آن شتر دروادی عرب نادر باشد - اگریا فت سنود کبیارگران بها بود و فی الواقع و در آن قت این نوع شتر در رمه ها خم نبود دست قبول برسینه نها دور وابی سعا مااه یکر زیادی اندے

وطاعةً برزبان راند- مه بهرچه امرنز دی راند مه و دولت واه بهرچه امرنز دی کریم و دولت واه بهرچه کار دو بنده ایم و خدمت گا پیل بیمی را بمنزل نیکو فر و داورد- اسباب ضیافت چنانچه فرانور احوال او بو دمهیا گردانید لفرمود تا در قبائل عرب منا دی گردند که بهرکه شل این شترے بیا ورد به بهائے تمام از و بخرم و بمیعاد دوماً بها بدورسانم - حال کلام بدین طربتی صدشتر قرض کرده لسلطان شام فرستاد چول ملک شام برین حال اطلاع یا نست نشم دا دخودلا تعجب بدندان تخیر گرفته فرمود که این اعرابی دا می آزمودیم دا دخودلا بواسطهٔ ما در قرض انداخت بس مهال شتران دامتاع مصروشام پارگر دانید چون شتران دانز دحامتم بادگر دانید چون شتران دانز دحامتم آور دند بازنج مود تامنا دی کردند که برگه شتر سیمین دا ده بیبا مید و بهال شترخود دا با اینچه بار دار در مجیر دو ببرد لیس آن صرشتردا با با در خدا و ندان داد بیج چیز برائے خود بازنگونست خراسبلطان شام بخدا و ندان داد بیج چیز برائے خود بازنگونست خراسبلطان شام

رسید گفت این سمیدروت نداز در آدمی زاداست وسخاوت ماتم راسلم است فرد

آوزه سخاورت واحسانِ حاتمی آخردرین جهان عبث برنیا مرقة ۱

۳۳ پین زین نها ده راه شهر مرگرفت. آبهو که بچه خود را گرفتار دیما کیشت و دریے می دوید و فریا دی کر دومی نالید سکتگیں را بردے رحم آمدو و پایسنے آپر بچیر را بکشاً دوسر تصبح ا داد- ما در آبد و بچیر اپیش گرفت و روست باسمال کردہ بزبان نے زبانی مناجات کرد۔ مص ع ا فی که زبان بے زباتال دانی سكتكين دست بهي لشهرمانه آمد-ہمال سنب حضرت رسالت بناہ صلی الشرعلیہ وسلم رانخواب دید کہ با وے می گویند کر'' اے سکتگین ابواسطہ آل شفقات و مرثمت كه از تودر وجود آمد وتجربت آل كرم و بهرياني كددر حق آل بيجاره زياب بسته كردى بحضرت حت تعالى تفرب تمام بافتي- ومااز تو فودشنو و شديم وى سبحائدُ تعالى تراشرف يا دشاَسِي كرامنت كرد-يا يدكه بديندر كا فرا بهمیں توع شفقت بجائے آوری - دور بار ہ رعیت خودطرلق مرمت فرد نگذاری " بزرگ فرموره کردوں نواسطه سففت مبر جو آنے یا دشاہی ایں جمان قائی بابند ۔ اگر تھست مرحمت برافسانے سلطنت ملك باقى يابند بيع عجيب وغريب تباشر ملتوى دست رعایت زرهیت مراد کاردعیت برعایت سیار مرحمت كن كه مكرخت تداند دركرم ونطف تودل ستماند

(4)

ا ورده اند کداین سماک به مجلس بارون الرشید آید خلیفه از برائی او برخاست و تعظیم کرد- این سماک گفت اے خلیفه تواضع تو در با دشاہی میزرگ تراست از با دشاہئی توخلیفه گفت سخے نیکو گفتی ، زیادت ترکفت محراسا در اورا مال وجال و بزرگی دید داورا مال با بندگان خدا مواسا داحسان کند و در جال خرد بارسائی در زود در بزرگی تواضع خابید می تحالی در مخلصان خودگر داند - بارون رست ید دوات و قلم طلبید و و برست خوداین شخاص را بنوست واین نوستن نیز علامت تواضع خلیفه و برست خوداین شخاص را بنوست واین نوستان نیز علامت تواضع خلیفه بود برست خوداین شخاص را بنوست واین نوستان نیز علامت تواضع خلیفه بود برست خوداین شخاص را بنوستان واین نوستان نیز علامت تواضع خلیفه بود برست خوداین شخاص دا برستان بیز علامت تواضع خلیفه بود برست خوداین می این نوستان بود برست خوداین می این نوستان با برستان بود برست خوداین می این برستان برس

زبرکال آزموده اند کسے ازتواضع نیال کردکسے ازتواضع رسیده اندبکام متواضع بزرگوار اود مظهر نطف کردگار اود

(4)

ا مام محد مشبیانی رحمة الشرعلیه نزدیک رسید آمد- رسید اوراتنظیم لبسیار کردینانچه برباسئه خاست واورا بجائے نو دمنشاندوج ل بر خاست چند قدم برسم مشالیت باوے برفت سیکے از جلہ خواص او گفت کہ با چنیں تواضع کہ خلیفہ نمود مهاست خلافت نمی ماند- دمشید جواب دا دکه آن مهابتے که بتواضع زائل مشود نابودن آن اولا ترق*در* كه با حترام بزرگال بكا يد كامسته ومحوشده بهتر-سغر قدرے کہ تبغظیم کسال کاستہ گردد مردے بخیال قدرکے اراستہ گردد ا ورده اندكه با دشاي بو دينايت جوانم دو خشده- دورسي با یکے ازیز دیکانِ خو د فرمو دہ کہ مراآ رزوست کہ ہزار ہزار درم بجے بختم توجیمی گو تی ۔گفت اس مقدار مال بسا راست ۔ ایس م و اس است گفت اگرنصف ازی عطاکندی با شرگفت بهنوز أست - كُفية تلخ توال كنشيد و كفنت نينوز زيا دن لَفنت در ربع حيميَّكوني -گفت مبنور روسنة دركترت دار د-القصّه در قشر قراد دا دکه صدیم زار درم با شد-گفنت اگرهه کسیار است -آما بیک کس می با مدداد- با دشاه فرمود که است سیدولت من می واقع کراین مبلغ ننوار زانی کنم خو درا محروم ساختی ومرااز سخاوت با ز دانستی-آل مرد- تبضر کے درآ مد کہ ایسے ملک من خطاکر دم سلطان اذكرم نكزر دسلطان فرمود توسفله ولالقي عقوبت نير قابل عطيت بمخودرا زيال دادي وبم مرازيان من أنست كراكرا بمقدارمال بونجنيدم درسخاوت علم شدسف وتاا نقراض اودارصيت كرم و

مروت من ماقی ما نرے وزیان توایی ست کداز خیدیں مال محروم شاری اکنون صدینرار درم که خود مرال قرار دادی لبستان و دیگری کس ما چنیس خاکی مکن یا شنوی

سفلهٔ نخ اېردگرے رائجام نخس نگذارد گلے را بېرجام سفله سيه روبو د وبد بنسا د فاک مسيا ه برسر بېرسفايا د

(9)

آورده اندکدروزے سکے ازا مراہیش بادشان الیتا دہ بود۔
شاہ باودر بہتے مشاورت می فرمود قضا داکو: دمے در پیرا ہن افاد الدوساعتے امیررا می کرنگہ ونیش زہر آلود خود ضرر می رسانید اقتباکہ نیش و سے از کار بہفا دو ہر زہرے کہ داست بجار برد - آل امیر مطلقاً در ال مشاورت قطع سخن نکردو تغیرے درو ظاہر نشدہ وخش اندا و قاعدہ حکمت الخراف نیا فت تا بخانہ آمد و آل کر دم اس میرول کر در ایس تبریبا دشاہ رسید تیجب و تحیر کشت روز دیگر کہ امیر بھا زمت آمد۔

شلطان فرموده كد فع ضرراز نفس داجب است توج ادبر فرآزار عقرب را ازخو دمندنساختی جواب داد كدمن آن نيم كه شرب مكاملة تو باد شاسير رانسبب الم زمر كرژ د مع قطع كنم واگرام وزر در زم محلس برنیش کژ دمے صبرتتوانم کر دفردا درمعرکهٔ رزم به تیج زهر آب دادهٔ دستمن چیکونه صبرتوانم کرد-بادشاه راایس می نوس آید د مرتنیز اورا بلند گردانید و بدال مقداره مبرکه کرده بمراد درتقصد در رسید- ۵ نخواهم از مبرکومیت بصد چندیس جفارفتن

نشايدستيرمردان رابهرزيق زجارفنن،

(10)

ا همهی می گرید که روز سے نز دیک از خلفا رفتم اورا دیدم تبخت نیشته و دختر تنج ساله خیناً نز دیک و سے فراد گرفت مراگفت وائی این فتر کیست گفت معلوم نیاز می گفت دختر لیسرس است برو دبوسر برفرق او نه من خوش اگرفلات امریم عقوبت کند- واگر جرائت نمایم شاید غیرت اورا برال وار د که برنجا ندیس آسیس دختر نها دم و ساید غیرت اورا برال وار د که برنجا ندیس آسیس دختر نها دم و برداشتم و سراسین خود را بوسه دادم - حلیفه راال ا دب خوش آمد مراست می ماندی لیس مراست می ماندی لیس مراست کراند آل که از ال ورطه خلاصی فیشه بردم جمه را صدقه دا دم -

(11)

آورده اند كه نواجه غلام داست كافي خردمند- دوزے بال غلام ۲۲۲۹ بهاغ دفت دوراتنائے تماشائے باغ بد بالیزے دسید و خیائے
بازکردہ بدست غلام داوکہ بخور فلام پیست بازگردہ برغبت خاتماول
نمود جنانچ تواجہ بوس کرد مقدارے از ال طلبینیا بخور دہمیں کہ جینبدلنا اللہ بیزا بخور کے مقدارے مقام خواجہ این خیارت برائے مار دست تولیسیا رحب و مشیریں خودہ ام شرم داختم کہ بیک لقمہ تلخ روسے ترش کنم سه از دست توسٹر میت بیا بیا ترمیت بلخ از جینب مباک نباشد میں اداکر دی ترا مواجہ داخوش آمد و گفت بچراسٹ کی مناسب اداکر دی ترا در بندگی بگذارم آزاد میں کرد والعام کیسیار فرمود۔

مسقى سُوالات

(١) ايام جابليت كراكوبيندوجيا ۽

(۲) دختر جگونه دانست که با دشاه نیت طلم کرده است ؟ (۳) ۱ حوال خواب سبکتگین را لفارسی خود میان کنید-

« من خليظ م وول الرسيدكرود ع الوالسنس سيكاديد-

(۵) کایت امیرے که کروے اورا می گزید واویهال طور مینی یا دشاه در محاورت مشول بزرگیدید-

(4) امام مُركمشيباني كربودند ؟ بإرول الرسيداليشال راج العظيم كردند ؟ (4) بأر دو ترجمه كنبد ه-

(ج) أورده الدكه ابن ساك تواضع فليفولود

(٨) جموع عربي بوليسيد ٠٠

ا ول على المالي المالي المفل عربيت و المالي المفترية المالي المفترة المالي المقدر والمالية المالية المالية الم

التحاب ساررنام خراطا می

درحرباري تعالى

زما فدست آيد خدا في تراست فداياجهال يادشابى تراست ىېمەنلىيتىنداسىنى توتى بناهِ بلن ي دليستى توتى توئى أفرنينده برجيست بهمه آفريدست بالاوليست ز دانش قلم ران براوح فاک تو ئى برترين دائش أموزياك خرد دا دىرتو گواپىي نخست یوش جنت برفگرائی درست چراغ بدایت توبرکردهٔ خرد راتو روستس بصركر د هٔ گرُم اے روش ترازا قاب تونی کا فریدی زیکِ قطره آب زمیں تارود تا نگونی سیار نه بارو بواتا نگونی سبار

برون زائکریاری گرے نواستی بهان را برین فویی آراستی مرمشتی با ندازه در یک و گر زگرمی و *سرد*ی وازخش*ک و تر* که بیزال نیا ر دخود در شار یناں بیکٹیدی ولیستی ٹنگار پنال بستی این طاق نیلو فری كها ندلیشه را نیست زویرتری ندا ند كه چ ل كر دى آغازشان الندس كسے جويد از دازشال بهرجيرا فريدي وكسبتي طراز ہمال گردش الخبسم وأسمال بنال آ فریدی زمین و زمال لەخدانكە آندلىپ گر د دىلند سرخود بروگ نا در درین کمنار ارداً فرنبیش تولودی فدائے ناشد مريم تو ياستي بجا ك زگروندگی و در در گاه کو پال نظر خسانی ازرا و تو ے کر تو گردد باندی کرائے به افکندن کس نیفتدریا سے به با مردی کس بگر د دلبن. نسئ راكه قهرتو ازمسير فكند تونی یا وری ده تونی دمستگه مزبير دمسيتم وبسسر مال يذبير هر کی تو دادی صعیقی و زور باستے میل نست دگر رہا مور وبنرد فرستتي زنفدميه ماك زمورے بیا اسے بر آری ہلاک نور دلیشهٔ مغز نمرود را ورداری ازر بگذر دود را بمرغال تنني فيل و اصحابيفيل اودال كروتمن آرى رحيل

گه آری فلیلے زیت خسائہ سمکی اسٹنا ٹی رہیگا تُہ كث يد زيان جز برنسليم تو كرا زهرهٔ انكداز بيم تو تو داوی دل روشن حان باک مرا درغبارجنن شيبه ه فاک الرا او ده گردیم اندلیت نمیست کرمجز گردره خاک را پیشنیست راین خاک روازگنّه تافع به آمر زمش تو که ره یافتے گناه من ازمائدے درشار ترا نام کے بودے آمرزگار توبريا دى ازهرجيه دارم بيا د شب وروز و درشام و دربایدا برتسبيخ امت سنتاب أورم جِواةِ ل سِنْبُ ابِنَاكُ قُوالِ مِنْ چو در تیم سر سر از ارم زخواپ تراجوانم ورزم از ديده آب دكربا مرا دست رأبهم بالست ممدرور تأسب ينابهم برتست کن شرمسارم در آل داوری چوخواهم ز توروزشپ کیا و ری چنال دارم اے داور کا دساز لزیں یانیازاں شوم نے نیاز برمستند وهٔ کزر و سب رگی کندیو ل تو نی را ریب ندگی درال عالم آزاد گردور رخ زمن دلورا دیده برودفت دریں عالم آیا د گرووز گنج زنواتي وارمن الموسستن بمن دیو کے دستیاری کت یونام نوام جا ل نوازی کند كراسوده ورنالوال مي زيم چنال کا فریدی جنال می زیم

الميدم حيال است زال يارگاه كەخرم دل أيم بو آيم به تو جومن رفتم اين دوستان من اند چنال گرم کس عزم رایم برتو مريمريال تابر در بامن اند أحيم كوش ست دكر دست صايخ زمن بازمانند یک یک بخاسے توئ أنحه تامن سنم يامني إزس درميا دم نهى دامني نگرد دنسلم زانجه گر دانده كنم زين خهرا ول خوليق خوش مكن تخو المستس من حكمكش توگفتی هرا تکس که درایخ و ماب دُعالے كُنْدِ من كُمْ مُسْتِحا ب يوعاجرته رباستنده داخم نزا درس عاجري ول نخوا ہم نزا هرا کا ربا بندگي گرد ن سيت ملے کار توبندہ پروردن سیت دوگارست باسنه د فرخندگی خداوندی از تو تر ماست دگی شكسته حيال كسنته إيم يلكه خور و كه آيا دىم راسېمىپ با دېرد دگریشکنی موسیاتی وہی شکستر زیانی و ہی المرابيز تارِن لن سا دېرمن ول رسمنال كشكرم رسال الول الكهركيج تم صبوری ده انگاه ریخ للاست كم باشم ورال نا صبور بمركومشه كاننم تناخو المنست بهرجاكه بإستم خدا دا تمرت،

زمن مامشعل كشال دور دار چوکردی جراغ مرا نور دار بدرگاه تورومساه آمدم غفوست مكن عذره خواه آمدم یا ہ مراہم تو گر دال مسید مگر دانم از درگهت نااممیه ر يه نيروك تويك بيك زنده ايم فنعرا ونديائي وماسب ده انيم راار دارم المصلحت نواومن كهاشدسوخ مصلحت راومن رسي ميشم أدركه الخبام كار توخوشنوراشي ومن رمستنكار مكن تاامىيم رورگاه خولىشس ميدم تؤميست زاندازه ميتس مکوکن فوکر دار نود کار من مكن كاريامن چوكر دار من ظامی در آل بارگاهِ رسن پیم سارد بجز مصطفى را سفير فرمستادهٔ خاص برورد گار گرا می تراز آدمی زا دگا پ حرال ما يه ترتاج آزادگال

عمرا كازل تا ابد بهرچه بهست به آدائش نام اونقش بست چراغ كه پهرواز بنیش بدوست فروغ بهدا فرمیش بدوست فعال دادعالم سسیه تا سبید شفاعت كن دور بیم وامید درخته سهی سرو درباغ شرع زینے مااسل آسال بوزع جراغے کہ نااونیفروخت نور، جراغے کہ نااونیفروخت نور، ستوں شاخر دمنداز لبنتِ او مہانگشت کش گشت از گشت او خراج آورش حاکم روم دسے خراجش فرستا دکسریٰ دسک فراخی پرودعوت تنگ را گواہی براعجاز اوسنگ یا نہی دست سلطان شینہ پوش غلامی خردیا دشاہی فردسشس

زیمین بیشوئے فرستا دگاں پریندہ عذر افت دگان توئی قفل گنجنیہ ہا راکلی در نیک دیدکردہ سریا پدیر من از کمترین امتاں فاک تو یدیں لاغری صید فتر آگ تو نظامی کہ درگنج مت دستہریند میا دا زمسلام تو نابہرہ ند

مثقى سُوالات

(۱) نشر کبنید: -() خدایا جمال یا دشاهی گواهی خست

د حب) أسيم فيال است زال ووستان فيمن اند

(ج) نظای دران بارگان

و بن تركيب توى بكنيد:-

N4
(۱) پناه ملبندی کرسپتی انچومهتی تو نئ
دب) ښال ښي ايس طاق نيست زومړتري
(ج) کوکن چوکرداړ چوکر دارمن
< < > من ازگمترین صید ِفزاک تو
(۳) مطلب وتشرح میگارید:
(۱) چوشد محبت برخدانی تانگونی سیار
رب) کسے راکہ تہرتوں مغر بنمرو درا
۲ م) وعاسے نطامی دانغارسی خود بولیسید
• .

•

أشحاب سرنامنه عطا الامتالتيليه

حدياري تعالى عزاسمه

ا نکدایمان دا دمشت فاک را دا دانطو فال نجات اونوع را تا سنرائے کرد قوم عما د را با فلیلش نا ررا گلزا ر کر د کرد قوم لو دا را زیر و تر بر پیشهٔ کارین کفایت مساخته نا قدراا زمنگ فارا برکشید در کفف د اود آین موم کرد

حدبے عدم خدائے پاک را آنکہ درآ دم دمید اوروح را آنکہ فرمال کر دفترش بادرا آنکہ فرمال کر دفترش بادرا آل خداوندے کہ پڑائم سحر سوے او خصے کہ بیراندات آنکہ اعدارا بدریا درکشید جول عابیت فا درفوم کر د

شدمطیع خاتمش دایو و بری إسلهان داد ملك وسروري هم زلولت لقمهٔ باحت دا د از تن صابر بجر مال قرت داد اں کیے راارہ برسری کٹ د دیگرے را تاج برسرمی تہد عالے را دروے وسرال سند أدست شلطال هرجي خوامرال كند نيست كسرا زهرة جول وحيا همت شلطانی مشتکم مرد را آن یکے راکنج ونعمت می و در دیگے رائے وز حمدت می دید دیگے درضرت نالط ل دہد ال یح دا زردوصد بهمسیال د مر آل يجير تخن با صدعب زوناز ديكيك كرده وبإل از فاقد باز دسكرا مفت مرسمنه در تتور آل بیج پوشیده سنجاب و سمور د نگرے را خاک خواری سبت کے الله ميكي بركب تركمخواب ولخ کس تنی ارد که انجاوم زند طرفة العينه جمال برهم مرزند بند گال را دولت وسنایی دار ا نکهٔ بامغ و بوا ما ہی د بہ طقل را در مهد گویا اوکست. بيدر فرزندسيدا اوكت مردة صدساله راح مي كت

بے پرر فرز تد سیب دا او کت د مرد و صدسالہ دائے می کت دیں بجر بی دگرے کے می کند صافعے کوطیں سلاطیں می کت د مانعے کوطیں سلاطیں می کت د از زین خشاک رویا بد گیباہ آسمال دابے ستول دارد گاہ ہیچ کس در ملک اوانیا زنے آپی کس در ملک اوانیا زنے

مناعات سجناب مجيب الدعوات

اگنهگادیم و آو آمرزگار جرمب اندازوب صدکردایم آخرازگرده پشیمال بود ایم بهقرینیس شیطان مانده ایم غافل از امرو آواهی بوده ایم با حضور دل کر دم طاعت آبروے خو درعصیان رخیت زانگه خودست مود و کا تقنطوا نامیداز رشت شیطان بود رشت باشد شفاعت خواه من بیش از ان کاندر محد فاکمنی از جهان یا نور ایمانم بری

با دست با جرم ما را در گزار ایم ما به کرده ایم ما به کرده ایم ما به کرده ایم ما به کرده ایم دائم در در شد و عصیال با نده ایم روز در شب ندر معاصی بوده ایم به در آ در سب در آ میدا زسطف نو مغفرت و ارد آمیدا زسطف نو به اسلامی نوسی با با ما به و د میشم دارم از گست میانم کمی اندر آل دم کزیدن جانم کمی اندر آل دم کزیدن جانم بی کمکی اندر آل دم کزیدن جانم بی کمکی

دربیان سبب عانیت

مى تواند يافتن درجارهبيينر

عافيت داگر بخواہی کے عزیز

الميني ونعمت اندر خاندال نندرمستی و فراغیت بیدا زال چونکر بانعت ا مانے یا شدت عافیت را زوُنشانے ہاشدت با دل فا رغ تو باستی تندرست ويگراز دنيانيا پدېرېچ قبست برمیا ور تا توانی کامِ تقسس تانیفتی اے لیسرور دالفس أيريا أ در بولي تفسس را کم بدوده بریم است نفس را لفن وشيطان مي برندازره ترا تابندازنداندر حيب ترا لفس رامسرکومی دائم خوار دا د تالوانی دورش از مردار دار نفس بدرا بركه سيرش مي كند ددگنه کرون دلیهشمی کند

علقِ فودرا دور دار ازبرمزه تانیفتی در بلا و در برزه ناک دار برخود آفورمساز بهجومیوان بهرخود آفورمساز دوز کم فورگرپ مسائم نستی برگور فورپ رافع بر فروز بر برگور فورپ رافع بر فروز فورپ در فور بر بیرگور فورپ را بیام نست فواب د فور بر بیشه ابهام نست خور کفت فیر کورپ را بیام فست خور کفت فیر دل در بر نبات دول تبن خط دار در بر نبات دول در بر نبات در بر نبات در بر نبات دول در بر نبات در بر نبات در بر نبات دول در بر نبات در

ازجه دلبندی برنسائے دنی

ظا برخود رامیاراا سے نقیر

دامن ازوسے گرتورهینی روامت چوں نه جاویدا سرت در می اورنی ناکه گر دو یا طبنت بدر میز

درمیواک اطلس و دریا میاش طالب ہر صورتِ زیبامباش زندگی می بایدت در ژنده سو ازموا بگذر خدا را سب ه شو يشربتج ازنامرا دي تؤسش کن فرقه لیشمیندرا بر دوست کن يأك نماز ازكينهَ اول سيندرا اسے کہ وربر می کئی کیشملینہ را رو بدر کن جا جهائے فاخریت گراهمی نواهی نفیب از آخرت ترک را حت گیراس آن موسے ب كلف باش ارائش مجسة زبريهلو حامه نوبت كومبكنس دربرت گو کسوت نیکومیا ش وزصفتهاس فداموصوف باش المحوصوفي درلباس صوف باش زانكه خشش عاقبت باليس بو د مروره را لوريا مت لين لود بركر ش اندليت نابود يست مردره دا بود و نیاسو و نمیست در بیان آنکه آبرونه رمیزد دورباش ازبنج نصلت كسيسر بآندربزد أبروميت دركظب

دورباش از پنج نصلت لے لیبر آندربزد آبرومیت در لنظم اولاً کم گوئی با مردم در وغ نفر نفر ازدروغت فروغ ایرکدانتلیزه کمت یا جهنزال آبروت فودبریزدت کما ل بین مردم جرکد دا نبو و ادب گربریزد آبرونه بود عجیب از سکسارال مباش لے نیک شو گرسکساری بریزد آبر و سے

ا کے لیسر با مہترال کمت رستیز وزحانت آبر دسئے خود مریز گر لبجالم آبرو می باید ت دائما خلق نکو می بایدت ہر کہ آ ہنگ سسکساری کند زآبر دستے خولیش بیزاری کند جن دریث راست یا مردم مگری نانگر دد آبر دیت آب جری

دربیان آنکه ابر و بیفیز اید

ى فرزاير آبر واز ويخ جيسة إتوگونم كبشتواك ابل تميز درسخاوت كوثن أكر دارى غن نافز ايدائبروست ارسخسا برُد باری ووفاداری گرنسی زِانکهٔ اب روی افزاید بی هركه اوبرخل بخث يرهمسني ببینک آب رو می ا فرایدی أبروئ تولينس راا فروده چ ل کبار تولیش صاضر او د کا ا زسخاه ت آبر قیسترول متود وزنخبيلي بے خرد ملعول إد ہر کہ ابرخساق بخ^ٹ اکٹس بود آبروست اودرا فزائش لبد تابروى فوليتس مبنى صوفيا باش واعم برد بارد باوس

سرغود إدوستان كتررسان تابما ندرا زت از دشمن نهال أنخيه نود نهناده بانتى بربر مرإر الكروى بين مردم سرمساله تا نه درّت پرده ات شخص درگر اے برا در بردة مردم مكرر تانبار دلیس کیٹیانیت با ر باہوائے دل مکن رہنا رکار نازيانت بإشدك خاجروراز دست كوته واروبهرجانب متاز ناشناسدد بگرے فت در توہم فدرمردم راشناس کے محترم ہرکرا قدرے نیاشد درجہاں زنده مشارش كبيست از مردكال کے تونگر سازوش مال جیساں ذقفاعت بركدرا نبود ننتال عفومين أروز جرمشس درگذر رعدوت خوایش مج ریا بی طفر نيزباش از رحمتث أميد وار دائما می باش از حق ترس کا ا إتراضع بأش ونوكن إا دب صبت بربهز گاران می طلب تَأْلَدُكُر دوور يَهْرُنا مِي توف مِنْ ردباری جھتے فید آزار ماش حرص وبغض وكبينه زهبر فأنل اندع مبروعلم وحلم تریاق دل اند ابوتریاق امد دانا یان د حصر قاتل اندائے خواجہ نا دال وزہر ردم ازتریاق می یا برنجات فودكس اززمرك بالمرسيات دربروس ووستال كبشا دن ات فخر جار کاریانان دا دن است خوليش راكمترز بهرنا وال مشهر رُّچُه دانا باشي وايل بهنسر

دربیان صفت زندگانی

مردراننوت بدگر د دیدید ناخوشی درزندگانی اسے ولید مرده می دانش که نبود زنده او أنكذنبو دمرا در افعسل نكحه مى نمايد رابيت انظليت نبور مركه كويرعيب تو اندر حُفنور مشكرا دى بايد آوردن تجليخ مرنزا ہرکس کہ باہث رہنمائے مرنو دمندان عسالم را شنا س صال تو درااز دوکس مینال مدار خلق فیکو، مشرم نیکو ترکیاس ار طبيب حادق واريارعار برمرا دنور مکن کاراے بیسر ماً صواب كاربيتى منبه بسر گرد او بیرگر مگر دای بوشمند أمنيه ايذر مشرع باست ونا ليندأ برقيراكردست فت برتوحرام دوردار ار نو د که باستی نیک نام دل کشاده وار د تنگی کم نمای چو نکه روزی برتو بکشایه خدا کے تابودنام تودرعس كمسخي تا رّه روی ونوش سخنا*ش ای*اخی چونکه وقت آیدنگر دوییش ولیس برخورانددہ مرگ کے بوالہوس تاتوانی کینه در سینه مدار دل رغل وغش مهیشه ماک دار ودل بهذر رحمت حبّا برقولیش تكبيه كم كن فواجه بركرد أرغوتيت بہترین چنرے بران ظن کوست خلق محتن نيك را دارند دوست

زُد فروتر باش دائم کے خلفت کمیں پود آرائش اِبل سلف آنکہ باشد درکف شہوت اسیر گرچه آزا داست اور ابندہ گیر گرتو بینی تا کسے را دستگاہ حاجت خود را از وہرگز مخواہ بر در ناکس مت رم ہرگز مبر ورب بیتی ہم مہرس ازوے خیر تا توانی کا را بلہ را مسکاز کارفر مالٹ وسے کمتر نواز

دربيان فرائد ضرمت

نا تو انی اے پسر خدمت گزیں تامتو واسپ مرادت زمیرز.ی فدمت اوگنبدگرد ال كند، بندة چې فدمنتِ مروال كند باستُدا زُرَآ فاتِ وُنسِيا درا ما ل بهرفدمت بركه برسب دميال ايزدش بإدولت وحرمت كند بركه بيش مالحال فدمت كند روز محشر بجياب وسيه عقاب فاد ما آرا بهست درمنت مآب عائے الیتاں درجهاں باشدرفیع فادمال بإشنداخوال راسقيع بهتراز صدعا بدومسك سثود گرمه خا دم عاصی مفلس او د اجرومزد صائمان متا نمال. ى دېرېرفائے دامستال از درخت معسرفت یا بدنگر بهرخدمت بهركه بربندد كمر هم تواب غاز یا نش می دست. هركه حادم مشد حنا کش می دہند

دربيان تغطيم فهما ماك

مست مهال ازعطائ كردگا اع برا درمیهال رانیک دار بسِ گناً وميزبان را مي مرد ميهمال روزي بخود مي آورد باز داردمیهان از کنش، هركراجيار دارد دستنث تأبيابي عرزت اذرحال عزبيز اے براور دار مهاں راعزیر می کشایر ماب جنت را بر و مولننے کو دائشت مہماں را ٹکو ازدر و فدائد بم رسول ببركرا سترطيع أزمها ب ملول فوليش راشا نئسته رحمال كند بندة كوفدمت بهال كت ازضراالطات ب اندازهید هرکه مهمال را بروی تازه دید "اگرانی بثودت از میهال از تُحَلُّفُ دور ماش است ميزمان گربود کا فسسربرو در بازکن ميهال راا الاساليسرا عزازكن بهركه زو ميها ن سود باشدائيم بهست مهمال ازعطا بأستے كريم بول رسدمها سردلش دردسد معرفت داری گره برزرمبند چوں رسرمهاں ازوینهان خيرد برخوان كيس مهان مشو كتوسيعي ورنيكنامي مي كنت ہرکہ مہمال راگرا می می کست ر پیش او می باید آور دن طعام هركه مهما نت سود ازخاص دعاً

ناتچه داری اندک و بین ای ایس بر دماید بین در دلین اے بیسر ان بره برجالیان برخدرا تادبندت در بشت عدن فاخ ی دیرا ورازرحمت نامریس باتن عورال كه مخت رجامئه در دوعالم الزدش نورے دہر ہرکہ تونے یاتن عورے دہر گربرآری حاجت محتاج را برسراقال یا بی تاج را بركرا باشديدولت مجنت يار فيرور زوربب ان وأمشكار كم كنٹين درغمر مرفون تبل اے لیسر ہرگر مخرر نان عبیل مى مشو د نان سنى نور وصفا نام مسك جاربخ است وعن درسي مردا رجول كركس مرد تا نتخوانندىن بخوان كسس مرد حیث منکی از خسیس دول مدار سقف دميرال راتوبر استول ملاً بهرجه بینی نیک بین دیژمبیس ركنى نيرائ توآل از فودمسيس

وربيان نصام ونتامج ديني ودنيوي

الپسر نفس را بدخومیا موزاس کیسر ام بیشترا زشام خواب آرمرام اب درمیان آفتاب وسایه خواب سفر باشدت رفتن سفرتهنسا خطر

خواب کم کن اقول روزاے لیسر آخر روزت نکو نبود معت م اہل حکمت رائمی آیدصواب اے لیسر ہرگڑ مرد تنہاسفر

انستماع علم كن زابل علوم دست رابرمن زدن بوسم الثوبتوم روز اگربینی توروی خود رواست تثب درآ ئىيەنظركردن قطاست مولف باید کهنزد بیکت بود خا نه گرتهها و ناریکیت بو د ورمیان شان نیائی زیبنار عاريايان را چوبيني ورقطار روزوشب مي باش دائم دروعا الافزايد قدروجابت راغدا رونکوئی کن تکوئی در نہاں تامتو د عمرت زیا ده درجها ل معصیت کم کن بعب لم زینهار تا نه کا بدر وزیت درر وزگار ايزدا ندرىذق اولقصال كت هركه رو درفسق و درعصیاں كند درسخن كذاب را نبو دفت روغ كمشودروزي زكفتار دروغ واب كم كن باش بيدارات ليسر فالقه آردخوا ب لسيارات لبسر گریمی خواہی تو نعت از فدائے ریزهٔ نان را میفگن زیر یائے فاک دوریهم من درزریه در ىشىپ مرن جاروپ بىرگرخانە د^ى نعت ق براة مي گردد حرام گرېخواني باب و مامت راښام روزیت کم گرددك درولیش گر بدا من اِک سازی روّنولش باشداندر الدنش تقصان وت دورکن ا زخانهٔ تارِ*عِن کی*وت خشاك لين نوليق را نازه يمكن ،

يرخ رابيرون اندازه ملن

درببيان غمخوارى مردم

برسسر بالين تبمي رال گذر ازانکه مست اين سنت خيرالبشر تا توانی تشنه راسیرا*پ کن* در مجالس فدمت اسحاب کن فاطرايتام را درياب نسين تا ترابیومسته حق دا ردعسه زیز يون سُنُود كُرُمان ينتي نالكهان عرش في ورجنيش آير آن زيال يوں منتبے را کسے گرياں کٺ مالک اندر دوزخش برياں کند بالزيارجنت والبسنته ادا أنكه خت را ندميت پيم خسسته را ہرکہ اسرا رت کند خاش اے بیسر از بیناں کس دور می باش لے ابیسر درجوانی وارسپیدا ل راعزینه آناغزیز دیگران باشی توتنپ نه برضعیفال گربه بخشائی رواست سکین زسیرتهائے خوب اولیاست برسرسيري مخورهسترطعسام تانهميرد دربدن فلبك فلام علت مردم زیرخواری . بو د خوردن پُرِخم بنمیا ری بو د ما ش دائم طافس فوت طال آماشوردين توصافي عو *ن د*لال درتن ا و دل می مسیر د کام آنکه ماشد دریتے قوت حرام ورسال انتها در بلایاری مخواه از پیچ کسس از فدائے تولیشتی غافل میاش عانے گراپستایں جان میں میں بجيور ازوص برسوت مرو ا ئے بیبر کو دک نہ بازی مکن نفس بدرا در گننه پاری مره کهاتهمت .بود آنخب مر د د نشخه داری از دائین مبات در ره ونسق و بروا مرکب مت از چەل سفر در پیش دارى زادگیر جله رايون مهت بردوزخ گرز آلیشِے درسمیثیں داری کے فقیر عقبه درراه است بارت بس گران داری اندرسینی روزرسخیر اسيربراور بأس ورفرمان حق

گرون از فکم فدایت برمتاب تابيا بي دربهشت مدن طائے شا داگرداری ورون خسته را ہرکہ اردایں تصبحت را بجائے بااللي رحب كن برماتهم عاجريم وحربس كروم بس گریخوانی دربرانی سنده ایم رحمت عق بإدبرهبان كسير

آبانانی روز محت در مداب تعققة بمائے با فلق مدا سے تا دہندت طائے در دارالسلام بافقیران ردروسٹ می دبرطعام بازيالي جنت والسعترا در دوعالم راحش مخشد خداسے عفو کن حمب له گناه ما ہم نیست ما را غیرتو دیگر کسی سرجه فكم تست رال خرسنده أي کیں نصائح را بخواند او کسے

شقى سُوالات

(۱) مطلب وشرح بنوليسيد

(الفت) با وشاما جرم مارا درگزار نواهی لبرد ه ایم د مب برميا در تا تواني كالمفس وليرش مي كند (ج) دور باش از پنج خصلت آبرو خود مزید (<) الوانی کے کسپر خدمت گزیں ، ، ، ، ، ، ، ، دولت وحر کسکیند (٢) تليهات ديل رابفارسي تبكاربد:-

زائكه نبودج زخدا فريا درمسس غافلانه درره باطل مباسش اليشيخبرت بركشاؤلب بدببن يندناصح رابح ش جار بسنو کار ماشیطان با نیازی مکن عمر مرباد ازنت کا ری مده راه مي يهجونا بسينا مرد تربيسقفي بيستون سأكسابن نولبثتن راسخرة شيطان مساز عمر خود را سركب ديريا دكير طائيرنثا دى نىيىت برمىدىن خطر تهيج خوفت نيست ازنارسعي مُكْذِرت بارت نسعتي ديكمال از خدایت نیست اسکان گریز تاباي جنت ورضوان عنا

طوفان نوع - قوم عا د- نارِفليل - قوم لوط - نا فدصائح - آبهن دا وُق - فاسم ما در نارِفليل - قوم لوط - نا فدصائح - آبهن دا وُق - فاسم سليمات مبرايوب ما مهى يونت ما توق دريا - مالک دورخ - دس) موعا فيرت د وچار چيز مي توانديا فت "تفقيل کديد - دس) آبرواز برخ چيز مي افزايد " آنها را شرح دسيد - دس د ها نشر کدند : -

د ا لفت) خواب کن اول روز باید که نر و ویک بود

(١) تركيب توى كىنيد ؛-

دالف) بإ دست المراجرم مارا در گزار الخ دب عافیت راگرنج ایسی اے عزیز الخ

(ج) برمیرالین بیارال گزرالخ

التي الوسال سعرى ملاسطيه

یکے دیدم ازعرصت رودیار خاں ہول زاط ک برنش ست کرتر سیدتم یا کے رفتن برنست نبیم کناں دست برلب گرفت کے سعدی مدا رانچہ دیدی شگفت

توبيم گردن از حسكم د اور مين

فداليش نگهان و يا ور ملو د چوخسرو بينرمان اداور بو د محانستَ چِ ل دوست داوڙا که در دست دهمن گزار د ترا

ره این ست روا نظر نقیت متاب بنه گام و کامیکه خواهی بیاب نصوری کبید مندآ پیشس که گفتا رستوری کبیند آیینس نفيحت كسي سود مندايد

بهرگرخین گفت نوشین روال نه وربند آساکش خواشی ولیس چوآسالیش خواش خوامی ولیس مشیان خفته وگرگ درگرسفند که شاه از رعیت بود تا جسداله درخت کے لیسر باشداز بیخ سخت درخت کے لیسر باشداز بیخ سخت درخ بارسایان اسپارست و بیم درآل کشوراسودگی بوئے نیست درآل کشوراسودگی بوئے نیست وگر یک سواره سرخونیش گیر

كه ول تنك بيني رغبت رشاه

اذال كونترسدزوا ورتبرس

كردارد دل أبل كشور خماب

مذركال رسندا من عن را لفور

شن پرم که دروقت نزع روال به خاطرنهمدار در دلش بکش نیاسایداندر دیار توکس نيايدىنز دىك دانالىسند بروياس درولينس متاج دار رعيت وبنحند وسلطال درخت مکن ناتوانی د ل غلق رکیشر، گزندکسانش نبایدلیسند اگرائے بندی رضامیت گیر فراخی در ال مرز وکشور مخوا ه زمستکیران د لاورمشرمسس دگرکشور آما دبیبند، نواب خرایی وید تامی آید ز جو ر

رعیت نشاید بهبدا دگشت كهم تسلطنت راينام ندولسين مراعات دمهقال كن آزمېرنولش كه مز دُ ورخوش دل كند كارمنيش كزونكيونى دبيره بابثى كيب مروت نبائث بدی باکسے چوگردش گرفتند و زوال بهرتیر جهنوش گفنت بإزارگان اسير فيه مروان *تشكر حير خيازٌ* نأن يومردانگي آيدا زربيزيان منتنشكه بإنرار كال رائبنت درخير برسمروك كربدتبت چو آوازة رسيم برلبشوند کے اسنجا دگر ہو شہنداں روند منكودار بازارگان ورسول نكو بايدىت نام وننكى قبول كه نام بكوشال بعيا لم يرند بزرگال مسا فربجال ميرورند تنبر گرود آل ملكت عقريب كزوفاط أرزوه أيدغرنب كرستاح فلاب مام فكوست غربب أشناباش وساح دوئت

غربب أشناباش وسیاح دوست کرستاح طلاب نام نکوست نکود ارضیف و مسافر عزیر و آسیب شال برمدرباش نیر راش نیر کردن نکوست که دستمن آوال بودورزی دو قدیمیان خود را مبقیر استے قدر کرست گردیان خود را مبقیر استے قدر حق سالیانش فرامش مکن چوند مست گرادیان فرامش مکن

اگراورا هر دم دست قدرت به اگراورا هر دم دست قدرت به

کایت

شنده کرممب ید فرخ سرت میمبرد که بربینگه ارشت بدین حشه و سالیه دم زدند بر فتند و رسیم بر به دند گرفیتی عب الم بمر دی و زور دلیکن بنر دیم با خود بگور چوبر دستین با شدت دسترس مرسخالش کورا بهین غصه بس عاد و زنده سرگ ته بیرا منت برانون اوگ ته درگردنت

مكاير ف

شیندم که دارائ فرخ تباد دست رسیده ورد تعنان رکیش دوال آمد شکار با نے برمیش تباد که درفانه باشدگل از فاریال که مکوشش که درفانه باشدگل از فاریال که مکوشش که درمیان بددل فروش که درمین مرغز ارا و درم من انم که است بان شهرورم کمک کوشش من انم که است بان شهرورام کمک کرد فرخ فروشس وگرند ده آورده بو دم برگیش مرایا و درم برگیش مرای

ككهان مرع بخنديد وكفت تقييحت زبإرال نشايد نهفت نه تدبير محود رائے تكوست كه ديتمن ندا نارشهنسته زدوست كهبركمترك رابداني كركبيت چنال ست در مهتری شرطمیت زخيل وجراكاه يركسيدة مرابار با درخفسر ديده نمی د آنیم از بَداندلیِّس باز كنوست ببهرآ مدم سميث باز كدابي برول آرم انصد ببزاد توائم من اسے مامور شهر مار توہم گار تولین داری بیا سے مراكله بانى تعقلست ورائ که تاریرت و از سنال کم لود دران دار ملک ارخلل غماور مگيوال *برت کاڙخو*ا ٻ گا ه ترکے کشیوی حالهٔ داونو ا ه إكرداد فواسع برأر دفيروش ينال خسب كايد فغانت كوين كهر وركوى كن دورتست كُيِنالدرْظ لم كه در دورتست

كرنالد زظ المركر دردورنست كههر جور أوى كن والست نست المراكب ا

لين أميد بروز نشتيال برار دل در د مندال برآور زبند که برگز نیا شد ولت در دمند

يريشاني فاطب وادخواه برانداز داولكت بادسناه

غريب ازمرول كونبكر مابسوز كمتنوا ندازيا دمشه دا دخواست

كابت

خداوندگشتان نگه کرد و وید نه بامن کِه با نفس خود می کن به

ضعيفالمنكفين كيقب قوى گدائے كەلىشىت بغرز دوس

رکن دستمن توکیشتن کہترے

بكيروليس أكدا وامنث كەڭرىفگىندىت شوى شىرمسار

خير ما فت گردن کشے درعواق کے می گفت مسکینے اززیرط اق

﴿ تُوسِم بردرے بہتی اُمید وار

تو خفته نفاک در حرم نیم روز مشانندهٔ داد آل کس خداست

یکے برمبرشاخ و بُن می برید بگفتاگرایس مرد بدمی کسند تقبعت نحات است اكرنبنوي كه فروا بدا وربر وخمروس چو فواہی کہ فردابوے سکتے كتهول سكدرد سرتوايس لطنت مكن بنيبازنا توانان بدار

که زرشت ست درسیم آزادگال بیفیادن از دست افت دگال بزرگان روشندل نیک بخت بفرزانگی تاج بر دند و تخت بدنیا کیر رامستال کج مرد دگرراست فواهی زسودی شنو

صفرت مبيت اوقات درولش راصي

گوجاہے ازسلطن پیش نیست کہ ایمن ترا زملک درویش نیست مثیبارمر دم مسکب روند حق این ست وصاحبدلال بشنون بی درست تسویش نانے خورد ملک ہم لقدر جمالے خور د گدارا چو حاصل سنو دنانِ شام چنال خوش تجنید کرسلطان شام عفم وست دمانی نبیری رود بیرگ این دواز سرپدر می رود جمال دراکہ برسرنہا دند تناج جو آل راکہ برگر دن آمد خراج جو آل راکہ برگر دن آمد خراج میں سات میں

جهان راکه برسر نها دندُ تاج چهان راکه برگر دن آمدخراج اگرسر فرازے بیوال برست دگر تنگدستے بزندال درست درال دم کاجل برسرمبر دونات نمی شایداز کیدگر شال شناخت درال دم کاجل برسرمبر دونات

مكايت

شنیدم که یک بار در دجساهٔ سننگفت با عابدے کلیے ب که من فر فرما ندہی داستنم سبسر سر کلا و مہی داستنم من بینر عفلت ازگوش بوش که ازم دگال بینرو من بینر عفلت ازگوش بوش که ازم دگال بیندت ایر گوش من بینر عفلت ازگوش بوش که ازم دگال بیندت ایر گوش من بینر عفلت ازگوش بوش

ح اين

یکے بند می داد فرزند را کمکو دارسن برخب درمندرا کمن جر برخر دگال الے لیسر کہ یک روزت افتد نررگیسر کنی ترسی اے کودک کم خرد کروزے لینگیت برہم ورد بخروی درم زور سربنچہ لود دل زیر دستال ری ریخہ لود بخوردم سیح مشت زور آورال سنگردم وگرزور برلا غرا ل

گفتار

الاتا بنفلت مذخبی که نوم حرام است برحثیم سالار قوم غم زیر درستال بخرر زینهار بترس از زیر دستی روزگار نفیدت که خالی بود ازغرض چوداروئے تلخ است دفع مرض

جمال العلى ويزسيت عنار زدنيا دفا دارى أمينسيت عناقرية المينسية

میدا منبر بادر فق سحرگاه وشام میرسیسیان علیهات لام باخرندیدی کدیر با درفت خفک آنکه یا دانش دوادرفت کست زین میال گوی دولت رابود محمر کد دربند آسالیش حسات بود بحاراً مد آنها که بردامشتند مرکزد آورید ندو بگذاشتند محکاییت

جنین گفت سوریدهٔ در عجم کمیسری کرانے وارث ملک می اگر ملک برجم مجاندے و بخت تراچ ن میسرشدے تاج و تخت اگر کیج قاروں بدست وری نماند، مگر انخچہ مجنٹی ، بری

للمشقى سوالات

(۱) نرکیپ نخی بکنید: د الدین کو درون در

(الفت) سيكے ديدم ازعرصهُ رود بار الخ دب)شنيدم كه دارات فرخ تيارالخ (ج) توكربشنوی نالهٔ دادنواه الخ (ح) سيكے برسرشاخ د بن می برید الخ (۲) مطلب و شرح برگاريد: -

تترلتند: (الفن) شنیدم که در دقت نزع روان گرگ درگوسفند د ب) خیریا فت گرون کشفه درعراق گو مگرما کبشور (ج) میلح میندمی داد فرزندرا گر زورمرلا غرال

(سم) محايت دارا وسنبال تعبارت فورتان بنوليد

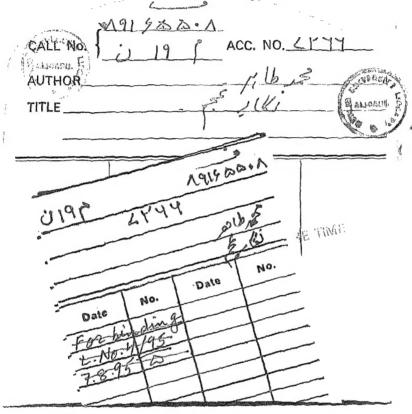
(۵) تخایت کلهٔ وعایدرا بگارید

تمام شر



لادرام برشاد ابندسنس كب سيرز، سنرى مندى آگره نے مندرج دل ھارکہ آ میں طالب علموں کے استفادہ کے واسطے شائع کی ہیں۔ بیرجار واکتابیں مولنا سم ساب البرآمادي ي مرتب ي بهوني بن - اورطلياس كي استعدادا ير نظر آهكر صاف وساده زبان من مي كني بن - ان كما بول كي ايك خصويت يه بھی کہ ہے کہ تام واقعات وحالات قفتہ یا مکالمہ کی صورت میں بیان کھے سی ماکه طالب علموں کے واسطے ان کا مطالعہ دیسی کا موجب ہو۔ ا د في مو تي حصيته او ل. دلحسيك غلاق متيه خيز مختصر صول كالمجوم و حصر اس مقصول کے بسرابیس محت کے عام العول بان كُنُ كُنُ بين -حصير كسوم اس بالوراك غار، تارا كرهم كا قلور، شالا أ ماغ لورب كے بہاڑ وغيرہ كے مارنجي حالات ا ورقدا في مناظرو عيره كا ذكر - ج-اَ آهِ - ا س بِه بندوستان اور دوسر سے ملک کے بق سربر ورده اشخاص، مثلاً گوسایس ی دائں۔مٹرنگور "السّاتی وغیرہ کے سوائح حیات درج ہیں۔ يه جارو لكابي كاون سائر براي اورمرايك كي فنيت ٨ ريه-الدماليُرزاح، كالميلاء

	•	





MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

BULES - PERSIAN SECTION

- The book must be returned on the date stamped above.
- 2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-book and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.